



پیام بدیع

سال سی و پنجم

شماره‌های

۴۰۳-۴۰۴-۴۰۵

ژانویه - فوریه - مارچ

۲۰۱۷

پیام بدیع

سال سی و پنجم

شماره‌های

۴۰۳-۴۰۴-۴۰۵

ژانویه - فوریه - مارچ

۲۰۱۷



پیام بدیع

سال سی و پنجم

شماره های

۴۰۳-۴۰۴-۴۰۵

سال ۱۷۲ بدیع

۱۳۹۴ شمسی

ژانویه - فوریه - مارچ

۲۰۱۷



فهرست مطالب

<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>
۱	مناجات از حضرت بهاءالله
۲	مناجات از حضرت عبدالبهاء
۳	پیام بیت‌العدل اعظم - ۱ شهرالعلم ۱۷۳ بدیع
۵	پیام بیت‌العدل اعظم - ۵ شهرالعلم ۱۷۳ بدیع
۷	چگونگی انتخاب اعضاء سه محفل ملی بهائیان ایران در دوران انقلاب
۱۱	شعر نوروز ماندگار است
۱۳	عرفان جانان - جناب دکتر قاسم بیات - دنباله مطالب پیشین
۱۹	صد و چهل سالگی رساله مدنیه - جناب محمد ارسى - دنباله
۲۳	شرح حیات و شهادت جناب بدیع خراسانی
۲۸	مشروح صحبت‌های جناب دکتر ابدلخانی در ذبی
۳۶	شعری از استاد محمد علی سلمانی
۳۷	زندگی‌نامه و اشعار محمد علی سلمانی - دنباله مطالب پیشین
۴۱	بحثی درباره موضوع "طرده" در آئین بهائی - جناب تورج امینی
۴۶	مفهوم نور در ادیان ایرانی - جناب موژان مومن و جناب بهزاد یزدانی
۵۱	دکتر اسلمونت
۵۲	لیلا خانم همشیره جناب بصرار
۵۵	شعر از جناب بصرار - قصیده در حلول عید رضوان
۵۷	مدرسه دخترانه تربیت طهران - خانم یاسمن رستم کلایی - دنباله
۶۴	شعر مهر ایران زمین - پژمان بختیاری
۶۵	شرح حال نصرت خانم غفرانی از شهدای شیراز
۶۸	شعر تقدیم به پیشگاه استاد دکتر ذبیح‌الله صفا - خانم دکتر طلعت بصراری

الها معبودا

از توام و بتو آمدم قلبم را به نور معرفت منیر فرما توئی مقتدری که قدرت عالم و اُمم از اقتدارت باز نداشت از یک اِشراق از نیرِ کَرَمَت دریا‌های کَرَم ظاهر و از یک تجلی از نیرِ جودت عالم وجود موجود ای پروردگار آنچه لایق ایامت نیست اخذ نما و آنچه قابل است عطا فرما توئی آن بخشنده‌ای که بخششت محدود به حدود نه عباد توئیم ترا می‌جوئیم و از تو می‌طلبیم توئی فصال و توئی بخشنده.



هو الله

خداوندا چگونه ترا شکر نمائیم نعماء تو نامتناهی است و شکرانه ما محدود چگونه محدود شکر غیر محدود نماید عاجزیم از شکر الطاف تو و به کمال عجز توجه به ملکوت تو می‌نمائیم و طلب ازدیاد نعمت و عطای تو می‌کنیم توئی دهنده و بخشنده و توانا.

ع ع



پیام بیت‌العدل اعظم

۱ شهرالعلم ۱۷۳ بدیع - ۲۴ مهر ماه ۱۳۹۵

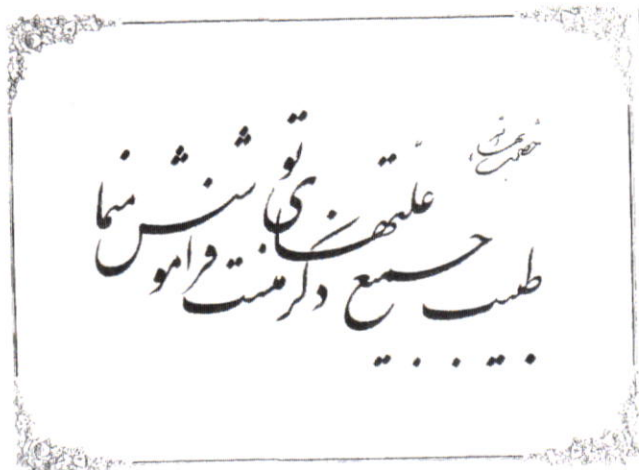
یاران و یاوران ممتحن جمال قدم در سرزمین مقدس ایران ملاحظه فرمایند

در این ایام پر شور و شوق که در حضور مقامات بلندپایه کشور شیلی از جمله نماینده ارشد رئیس جمهور آن مملکت، ام‌المعابد امریکای جنوبی در دامنه رشته کوه آند در نهایت متانت، روحانیت و عظمت افتتاح گشته است، هزاران نفر از ستاینندگان اسم اعظم نیز در شهر سانتیاگو گردهم آمده‌اند تا به یاد فداکاری‌های نیاکان روحانی خویش که ندای حضرت مولی‌الوری را در مراحل پیشین نقشه آسمانیش اجابت کرده و به آن سرزمین مهاجرت نمودند، و هم‌چنین به یاد نفوس پاک‌دل و مستعد آن مرز و بوم که پیام جمال ابهی را پذیرفته و به متابعت از تعالیم مبارکه جهت بنای مدنیت الهی که ارمغان آن حضرت است کمر همت بستند، تأسیس این معبد مشعشع و رفیع‌الشأن را جشن گیرند. پرتو آن تعالیم ربّانی و بازتابش در جوامع بهائی پویا در آن منطقه از کره زمین اکنون در بنایی متین با طرحی نوین در مکانی بس دل‌نشین متجلی گشته است. این بنیان قوی‌الارکان همگان را یکسان از هر قوم و هر نژاد و هر آیین با آغوشی باز پذیرا می‌شود و با ملحقات عام‌المنفعه آتیه‌اش نمادی است درخشان از مفهوم وحدت عالم انسان و خدمت به نوع بشر در حیطة امکان. آن روند روحانی که با نزول حکم محکم مشرق‌الاذکار از قلم اعلی آغاز گشت و با احداث ام‌المعابد در هریک از قارات جهان، طی سالیان متمادی و علی‌رغم مشکلات بی‌شمار ادامه یافت، اینک با تکمیل آخرین مشرق‌الاذکار قاره‌ای وارد مرحله جدیدی گردیده که طلیعة آن،

تأسیس مشارق اذکار ربّ قدیر در سطح ملی و محلی است. این مشتاقان با وقوف به این حقیقت که انتشار آیین نازنین آن محبوب عالم و استقرار مؤسسات امر اعظمش در سراسر دنیا تا چه حدّ همیشه مرهون ایثار و فداکاری‌های پیروان باوفایش در مهد امرالله بوده است، در این لحظات تاریخی به ذکر خیر شما عزیزان مشغولیم که همواره چون پروانه گرد شمع جمالش بال و پر سوزانده و هر بلایی را در سبیل حضرت رحمن تحمّل نموده‌اید. ای دل‌باختگان روی بهاء، حال ملاحظه نمایید که انتصارات حاصله چگونه مصداق این بیت جان‌فزا از مثنوی مبارکش گشته است:

ای جمال‌الله برون آ از نقاب
تا برون آید ز مغرب آفتاب

بیت‌العدل اعظم



پیام بیت‌العدل اعظم

۵ شهرالعلم ۱۷۳ بدیع - ۲۸ مهر ماه ۱۳۹۵

احتیای صبور و ممتحن مهد امرالله ملاحظه فرمایند.

در ایامی که برادران و خواهران روحانی شما با شرف و سرور فراوان مشغول فراهم آوردن تمهیدات لازم برای برگزاری جشنواره افتتاح اولین ام‌المعابد قاره امریکای جنوبی بودند، خبر قتل جناب فرهنگ امیری در شهر یزد موجب حُزن و اندوه عمیق این جمع گردید. کمک اهالی محل در دستگیری سریع یکی از مجرمین، اقدامات اولیهٔ مأمورین پلیس، و آمادگی وکیل مدافع برای مساعدت قانونی، گویای این واقعیت است که بخش‌های مختلف اجتماع در آن سرزمین مقدس همگی از ظلم و ستم بیزارند و این عمل شنیع را تقبیح می‌نمایند. جدیت بازپرس مسئول و وعدهٔ رسیدگی به این واقعهٔ محزنه بر اساس تساوی کلیهٔ شهروندان در برابر قانون، خبری نویدبخش است. گزارش‌های واصله، حال این نکته را روشن می‌سازد که تعصبات مذهبی انگیزهٔ اصلی این قتل بوده است. ایرانیان روشن ضمیر و جامعهٔ بین‌المللی اکنون مشتاقانند بدانند که روند اجرای عدالت چه خواهد بود و اقدامات تحریک‌آمیز و جو موجودی که ارتکاب چنین اعمالی را ممکن می‌سازد، کی پایان خواهد یافت.

خانوادهٔ فرهنگ امیری در گذشتهٔ ایام در راه سقایت شجرهٔ امر الهی جان نثار کرده و مظالمی فراوان متحمل شده‌اند. آن نفسِ نفیس نیز خود طی سالیان بعد از انقلاب اسلامی صدمات متعددی را به خاطر انتساب به نام مبارک حضرت بهاء‌الله با رضایت خاطر پذیرفت و با مناعت طبع به زندگی شرافت‌مندانهٔ خویش

ادامه داد. انگیزه اعمالش اعتقاد به یگانگی نوع بشر، رفع تعصبات، و خدمت به وطن مألوف بود. در بین همسایگان به محبت و ملاحظت و به درایت و تواضع معروف بود و با انقطاع از امور دنیوی به امرار معاش می‌پرداخت و با احدی مشکلی نداشت. محیط خانواده‌اش مملو از عشق و عطف بود و فرزندانش را تشویق می‌کرد که زندگی خود را به زیور امانت و صداقت مزین نمایند. آن روح پاک و آن قلب بی‌کینه و تابناک در سنّ شصت و سه سالگی با مظلومیت تام جان شیرین فدا کرد، علم شهادت عظمی برافراخت، در عالم بالا به بزم لقا پیوست و در ملکوت ابهی به محضر دیگر شهدای این امر نازنین، از جمله پدر بزرگوار و شش تن دیگر از خویشاوندانش که همگی شصت و یک سال پیش در هرمزک یزد جان خود را در راه امر جمال اقدس ابهی فدا نمودند، عزّ و ورود یافت.

تحیات قلبی و مراتب تسلیت صمیمانه خود را به همسر عزیز، فرزندان گرامی، مادر محترم و دیگر بازماندگان آن متصاد الی‌الله تقدیم می‌داریم و در اعتبار مقدسه علیا برای ارتقای روح پُر فتوحش و هم‌چنین جهت سکون و آرامش کلیه آن خاندان مؤمن و محترم، دعا می‌کنیم.

بیت العدل اعظم



برگرفته از پیام بهائی شماره ۴۳۴

چگونگی انتخاب اعضاء سه محفل ملی بهائیان ایران در دوران انقلاب جناب نصرت‌الله ثابت

در رضوان ۱۳۷ بدیع (آوریل ۱۹۸۰ میلادی) به علت وخیم بودن اوضاع در اثر انقلاب، تشکیل انجمن شور روحانی ملی صورت نگرفت و نمایندگان، آرا خود را برای انتخاب محفل ملی جدید ارسال نموده بودند. وظیفه استخراج این آراء از طرف محفل ملی به لجنه مستعجله محول شده بود.

لجنه مستعجله لجنه‌ای بود که از طرف محفل مقدس ملی در اوائل انقلاب ایران تشکیل گردید و قرار بود که بسیار مکتوم بماند، حتی فرموده بودند که همسران اعضاء نباید از عضویت آن‌ها مطلع باشند. هدف اصلی لجنه کمک و مساعدت به محفل مقدس ملی بود در هر کار فوری مانند سفر به شهرهایی که خطری متوجه اعضاء شده بود، ملاقات با مسئولین مملکت و تظلم درباره اوضاع وخیم اعضاء و تهیه و تنظیم جزوه‌ای به نام جزوه "احوال شخصیه" تا هرگاه دولت ایران تشکیلات بهائی را غیرقانونی اعلان نماید، هریک از اعضاء بتوانند به تنهایی امور شخصیه خود را طبق احکام بهائی انجام دهد. قرار بود که هر عضو لجنه مستعجله با یک عضو محفل ملی نسبتاً مرتب در تماس باشد و از جریانات مطلع گردد تا هرگاه اعضاء محفل گرفتار شوند این نفوس، محفل بعدی را در جریان مذاکرات و مشورت‌های محفل قبلی قرار دهند. اعضاء این لجنه در این زمان بخصوص، یعنی موقع انتخابات محفل ملی از جمله عبارت بودند از: جنابان کامران صمیمی (ناظم)، هاشم فرنوش، مهندس کورش طلائی، نصرت‌الله ثابت و دیگران.

برای حزم و احتیاط بیشتر و به پیشنهاد جناب مهندس کورش طلائی، هریک از اعضای این لجنه اسامی تازه‌ای برای خود انتخاب کرده بودند که در مذاکرات تلفنی از آن اسم مستعار استفاده می‌شد. مهندس طلائی در این امور علاقه و تبخیر خاصی داشت و هوش و ذکاوت و فطانت و خوش فکری او مورد تحسین همگان بود.

استخراج آراء برای انتخاب محفل ملی جدید

به دستور محفل و اقتضای زمان قرار بود امور استخراج آراء در کمال حزم و احتیاط و بطور کاملاً مکتوم به عمل آید و از طرف دیگر مقرّر فرموده بودند که تمامی جزئیات در دفاتر ثبت و تدوین گردد و یک یک اعضاء لجنه مستعجله همه اوراق و اسناد را با ذکر نام و شغل و نشانی شخصی خود امضاء نمایند و آراء ۱۷۱ نفر نماینده در چند محل امن و مختلف حفظ و مستور گردد تا هرگاه مقامات دولتی از محفل ملی سؤال نمایند به چه دلیل شما خود را نماینده تمامی بهائیان ایران می‌دانید، تمامی اوراق و اسناد مربوطه تقدیم گردد و جای شک و شبهه برای مقامات باقی نماند.

استخراج آراء در نیمه شب

مأمور این کار مهندس طلائی شد و محفل مقدّس ملی قبلاً پاکات رأی تمامی ۱۷۱ نفر نماینده ایران را در اختیار لجنه مستعجله قرار داده بودند. مهندس طلائی دو بار محلّ انتخابات را عوض کرد. قرار بود استخراج آراء در شب انجام گیرد. در همان شب شاید یک ساعت قبل از آن که اعضاء به مقرّر موعود و مکتوم حرکت کنند، باز کورش تلفن کرد و محلّ تازه‌ای را تعیین و ابلاغ کرد. منزل یکی از احباء بود در شمال نیاوران و در دامنه کوه. از اعضاء خانواده و صاحب‌خانه خواهش شده بود منزل را در آن شب ترک کنند و در اختیار هیئت

استخراج آراء قرار دهند. ساعت ده شب پس از ادعیه و مناجات مفصل، قرائت آراء شروع شد و پیش‌بینی می‌شد که تا حدود یک نیمه‌شب به طول بکشد.

اعضای لجنه ۷ نفر بودند. جناب کامران صمیمی که ناظم لجنه بودند خود را مأمور پذیرائی کردند. بقیهٔ اعضاء به دو گروه ۳ نفری تقسیم شدند و هر گروه آراء نیمی از نمایندگان را استخراج می‌کردند. پس از استخراج اولیه، گروه دوم اوراق گروه اول را شروع به شمارش کردند و بالعکس. از این رو مراسم انتخابات قدری بیشتر طول کشید.

محفل ملی (قدیم) نیز در ناحیهٔ گیشا آخرین جلسهٔ خود را تشکیل داده بودند و مشتاقانه منتظر نتایج انتخابات بودند و چون قدری دیر شده بود، نگران شده بودند و چندین بار تلفناً استفسار فرمودند. بالاخره ساعت ۲ بامداد لجنهٔ مستعجله (هیئت نظار) با محفل مقدس ملی در گیشا ملاقات نمودند و نتایج انتخابات را که به طرز کامل و جامع در چند نسخه پانویس و توسط کلیهٔ اعضاء هیئت نظار امضاء شده بود، تقدیم محفل نمودند.

جناب قائم مقامی، منشی محترم محفل، خطاب به منشی لجنهٔ مستعجله فرمودند که لیست کامل منتخبین خوانده شود و منشی لجنه نام نه نفر اول را خواند و مکث نمود. جناب قائم مقامی فرمودند تمامی اسامی خوانده شود. تعجب کردیم، زیرا که رسم همیشگی بر آن بود که معمولاً فقط اسامی ۹ نفر اول خوانده می‌شد و بس و حال محفل مایل هستند که نام تمامی انتخاب شدگان خوانده شود. سکوت بسیار روحانی و ملکوتی فضای اطاق را پُر کرده بود. قدری طول کشید تا تمامی نام‌ها خوانده شود.

سوی جناب قائم مقامی هیچ‌کدام از اعضای محفل کلامی ذکر نفرمودند. (تصوّر می‌شود قبل از ورود هیئت نظار، محفل ملی این تصمیم را گرفته بودند و قرار بود که فقط جناب قائم مقامی صحبت کنند و لاغیر.) سپس جناب قائم مقامی فرمودند، بنا به تصمیم محفل مقدس ملی، ۹ نفر اول اعضاء محفل ملی اول، ۹ نفر

دوّم اعضا محفل مّلی دوّم و ۹ نفر سوّم اعضا محفل مّلی سوّم و الباقی در ید قدرت الهی. سکوتی عمیق و پُر هیمنه فضا را فرا گرفت.

سپس امر فرمودند که اعضای لجنه مستعجله مأمور باشند که پس از گرفتاری اعضا هر محفل، اعضای محفل بعدی را به خدمت دعوت نمایند.

دکتر کامبیز صادق‌زاده عضو جدید محفل مّلی

اعضا محفل جدید همان اعضا سابق بودند، فقط آقای دکتر کامبیز صادق‌زاده، که عضو محفل تهران بودند، به عضویت محفل مّلی هم انتخاب گردیده بودند. (بجای جناب دکتر علیمراد داودی که در یازدهم نوامبر ۱۹۷۹ ر بوده شده بودند.) حدوداً سه و نیم تا چهار صبح بود که به منزل دکتر صادق‌زاده تلفن شد و ایشان بلافاصله در جلسه محفل حاضر گردیدند. محفل مقدّس مّلی از جناب دکتر صادق‌زاده سؤال کردند، طبق قرار معهد اعلی، حال که شما عضو محفل طهران هستید و به عضویت محفل مّلی هم انتخاب شده‌اید، بایست یکی را انتخاب فرمایید. جناب دکتر صادق‌زاده با قد افراشته و صدای بلند خود فرمودند: "البته محفل مقدّس مّلی."

در این موقع میزبان محترم همگی اعضا محفل و نیز هیئت نظار را، که هنوز در محلّ حضور داشتند، به صرف صبحانه دعوت فرمودند و پس از صرف صبحانه، اعضای هیئت نظار مرخص شدند و محفل مّلی جدید اولین جلسه خود را تشکیل داد.

گلگشت بهاری

نوروز ماندگار است

جناب علیرضا میبیدی

نوروز ماندگار است تا یک جوانه باقی است
 باقی است جمع جانان تا این یگانه باقی است
 بار دگر بُریدند ناز و نواش اما!
 این ساز می‌نوازد تا یک ترانه باقی است
 سینه به سینه گفتند کوتاه تا شود شب
 کوتاه می‌شود شب وقتی فسانه باقی است
 عید است و نامه دارم از من رسان سلامی
 بشتاب ای کبوتر تا آشیانه باقی است
 گم کرده‌ام نشانیش یک کوچه تا جوانی
 پیداش کن پرنده تا این نشانه باقی است
 می‌چینم دوباره از آسمان کرمان
 پرواز کن ستاره تا بام خانه باقی است
 نور نگاه کوروش بر بردگان بایل
 بعد از هزارها سال در هگمتانه باقی است
 زیباست حرف باران در کوچه‌های تبریز
 آواز مولوی هست تا یک چغانه باقی است
 دود اجاق وصلی کو در سفر برافراشت
 بعد از هزار منزل در بلخ و بانه باقی است
 در حیرتم که بعد از کشتار عشق اینک
 در زیر سقف تاریخ عطر زنانه باقی است

تأزی و کینه‌توزی جهل و سیاه‌روزی
 نفرین بر آن که عدلش با تاربانه باقی است
 صبحی دگر برآید این نیز هم سر آید
 گر نیستت یقینی حدس و گمانه باقی است
 همایان ربودند محصول عمر ما را
 بشتاب و کشت می‌کن تا چند دانه باقی است
 افراط کرد و تفریط این ساربان گمراه
 ای کاروان سفر خوش راه میانه باقی است



“عرفان جانان”

گل‌گشتی در چهار وادی، رسالهٔ عرفانی حضرت بهاء‌الله

جناب آقای دکتر قاسم بیات

دنباله مطالب پیشین

شوق حضرت بهاء‌الله به دیدار شیخ

شوق دیدار حضرت بهاء‌الله به دیدار شیخ و دوستی او از شعر زیر

برمی‌آید:

قصه لیلی مخوان و غصه مجنون عهد تو منسوخ کرد ذکر اوایل

نام تو می‌رفت و عارفان بشنیدند هردو به رقص آمدند سامع و قایل

این شعر برگرفته از غزلی از سعدی شیرازی است و شنیدن همه غزل مُراد

حضرت بهاء‌الله را از ذکر دو بیت آن روشن‌تر می‌کند. این غزل به این صورت

آمده است:

چشم خدا بر تو ای بدیع شمایل یار من و شمع جمع و شاه قبایل

جلوه‌کنان می‌روی و باز می‌آیی سرو ندیدم بدین صفت متمایل

هر صفتی را دلیل معرفتی هست روی تو بر قدرت خدای دلایل

قصه لیلی مخوان و غصه مجنون عهد تو منسوخ کرد ذکر اوایل

نام تو می‌رفت و عارفان بشنیدند هردو به رقص آمدند سامع و قایل

پرده چه باشد میان عاشق و معشوق
 گو همه شهرم نگه کنند و ببینند
 دور به آخر رسید و عمر به پایان
 گرتو بر آنی کسب شفیع نباشد
 با که نگفتم حکایت غم عشقت
 سعدی از این پس نه عاقلست نه هشیار
 سد سکندر نه مانعست و نه حائل
 دست در آغوش یار کرده حمایل
 شوق تو ساکن نگشت و مهر تو زایل
 ره به تو دانم دگر به هیچ وسایل
 این همه گفتیم و حل نگشت مسائل
 عشق بچربید بر فنون فضایل

باذکر این بیت از زبان سعدی، حضرت بهاء‌الله شوق خود را از دیدار با شیخ و درجه احترامی که برای او قائلند (عهد تو منسوخ کرد ذکر لیلی و مجنون)، و مهر و علاقه خود را به او می‌رساند، و این که شیخ همیشه در سفر است (جلوه‌کنان می‌روی و باز آئی)، ولی سد اسکندر هم نباید مانعی برای ارتباط باشد، و نهایتاً از قول سعدی استشهاد می‌کنند که عشق ایشان به شیخ بر عرف و عادت و عقل و هشیاری پیشی گرفت (سعدی دیگر عاقل و هشیار نیست، زیرا بر فنون فضایل چربید)، و از این رو حضرت بهاء‌الله هم بدون دریافت نامه‌ای از شیخ به نوشتن نامه‌ای دیگر به او اقدام کرده‌اند: (اگرچه زیارت جواب نامه ننموده ذکر ارادت نزد عقلا خطا و بیجا است، ولكن محبت بدیع ذکر و قواعد قدیم را منسوخ نمود، و معدوم کرد.) و سپس ایشان نامه را آغاز می‌کنند: شنیدم برای تبحیث و تدریس به تبریز و تفلیس حرکت فرموده‌اید و یا برای عروج معارج به سندج تشریف برده‌اید. ای سید من، متصاعدان سموات سلوک از چهار طائفه بیش نیستند...

القاب و عناوین فراوان حضرت بهاء‌الله در این رساله

گرچه این رساله در ایام بغداد و قبل از اعلان رسمی مقام حضرت بهاء‌الله

نازل شده، ولی القاب و اشارات حضرت بهاء‌الله در این رساله به خویش، مقام ایشان را به روشنی نشان می‌دهد. این اشارات از زیبایی ویژه‌ای برخوردار است و استعارات فراوانی را در بر دارد.

برای نمونه در بیان احوال رجال عالم امر که اشاره به خود ایشان است می‌فرمایند که: "بر بساط نشاط با کمال فرح و انبساط الوهیت می‌نمایند و ربوبیت می‌فرمایند و بر نمارق عدل متمکن شده‌اند و حکم می‌رانند و هر ذی‌حقی را به قدر و اندازه عطا می‌فرمایند."

و در اشاره به مانده‌ای روحانی که هدیه آورده‌اند، خطاب به شیخ و دیگران می‌فرمایند که اگر قدری میل فرمایی البته صورتت را به سوی کسی که فاطر سماء و ناسخ ادیان است می‌گردانی، و چون ابراهیم از مشاهده به حالت یقین می‌آیی. پس آنگاه چون موسی دارای قوه‌ای می‌گرددی که سبب هدایت خلق عالم گردی.

سپس می‌فرمایند: "چه لطیف است این ماء عذب از ید ساقی مجبور، و چه رقیق است این خمر طهور از دست طلعت مخمور، و چه نیکوست این طعام سرور از کؤس کافور، هیناً لمن شرب منها و عرف لذتها و بلغ الی مقام معرفتها" (که مضمون آن اینست که خوشا به حال کسی که از آن آشامید، و لذت آن را یافت، و به معرفت آن رسید).

عنایت به القابی که در این بیان آمده است، چون مقام الوهیت و ربوبیت، عادل، حاکم، فاطر سماء، ساقی مجبور و طلعت مخمور، مقامی را که حضرت بهاء‌الله به خود می‌دهند روشن نموده، و جای تردیدی برای شنونده باقی نمی‌گذارد که این حضرت معبود است که شیخ و دیگران را چون ابراهیم خلیل به جستجو و شناسائی خویش می‌خواند. طعامی که طعم و رنگ آن تغییر نمی‌یابد، و ماء عذب و خمر طهور که در این بیان آمده است و در قرآن مجید و سایر کتب مقدسه و

آثار الهی در این عصر به فراوانی آورده شده، اشاره به آیات و آثار الهی، و در مواردی کلمه‌الله و مظهر حق، و در این ایام حضرت بهاء‌الله است، و این که این حضرت موعود است که هر ذی حقی را به قدر و اندازه عطا می‌مایند.

تشابه امثال و قصص رساله چهار وادی با آثار عرفای اسلامی

در این رساله داستان‌ها و اشعار و تمثیل‌های عرفا به فراوانی آمده است. این امثال و داستان‌ها و اشعار و احادیث روایت شده در این رساله را می‌توان در آثار عرفای اسلامی نیز دید، زیرا این داستان‌ها برای عرفا ابزاری برای آموزش بوده‌اند، و در این رساله نیز به همین ترتیب مورد عنایت بوده‌اند، و دیگر این که گرچه در این داستان‌ها و اشعار تشابه ظاهری موجود است، ولی در رساله چهار وادی در بیشتر موارد انگیزه دیگری مورد نظر بوده و معنی و مفهومی جدا از موقف گذشته آنان مراد بوده است.

مثلاً اشاره حضرت بهاء‌الله به یوسف و عرفِ قمیص وی و بی‌قراری یعقوب برای درک حضور وی، که قبلاً ذکر شد، از جهتی اشاره به نزدیکی اعلان ظهور جمال قدم به خلق منتظر است، و این اشارات ربطی به یوسف مذکور در تورات و در آثار عرفا ندارد. چرا که رائحه این عطر از پیراهن هاء از یوسف بهاء می‌آید، و او در آن نزدیکی‌هاست و نه در مصر، و استعاره به داستان یوسف از جهت آشنائی مردم به آن اسطوره است.

بیان ایشان با شعری ادامه می‌یابد که این مطلب را بیشتر گسترش می‌دهد و مراد حق را روشن‌تر می‌کند. این شعر مولوی که در دفتر ششم مثنوی معنوی آمده در رابطه با عشق بلال حبشی به رسول اکرم است، که بلال حبشی به علت اسلام آوردن در حین شکنجه کشیدن از ضربات بوته خار از خواجه بی‌انصافش، بی‌صبرانه در اشتیاق بازگشت رسول اکرم از معراج بود:

بوی جانی سوی جانم می‌رسد بوی یار مهربانم می‌رسد
 که جان و یار مهربان کنایه از مظهر حقّ است، و مراد حضرت بهاء‌الله از
 این بیت بیان اشتیاق و انتظار خود به ایام ظهور خویش است. این کنایه به داستان
 بلال نیز از جهت وضوح مضمون این انتظار سخت ولی شیرین می‌باشد که به
 زیبایی غیرقابل وصفی با مضمون انتظار یعقوب به ورود یوسف آمیخته گشته است.
 لذت این زیبایی و اعجاز در کلام حضرت بهاء‌الله را زمانی بیشتر
 درمی‌یابیم که به معنی اشارات ایشان در دو بیت دیگری که از دفتر اول مثنوی
 معنوی در دنبالهٔ بیان اخیر آورده‌اند پی ببریم:

{ این نفس جان دامنم برتافتست بوی پیراهان یوسف یافتست }
 از برای حق صحبت سال‌ها بازگو حالی از آن خوش حال‌ها
 تا زمین و آسمان خندان شود عقل و روح دیده صد چندان شود

این ابیات اخیر در اشاره به عشق روحانی مولوی به پیرش شمس‌الدین
 تبریزی است، که در ضمن بیان داستان عشق روحانی شاهی به کنیزی آمده است،
 که این کنیز از دوری معشوقی جسمانی مریض گشته است. این ابیات نشان
 می‌دهد که یاد آوردن صحبت و مصاحبت شمس تبریزی پس از گذشتن سالیان
 دراز از ناپدید گشتن وی هنوز مولوی را در خلسه‌ای روحانی غرق می‌گرداند.
 حضرت بهاء‌الله در این بیانات کوتاه و با ذکر این چند بیت از مولوی، جنبه‌هایی از
 روابط معنوی مقامات خویش را با یک‌دیگر با استفاده از استعاره‌های روابط
 روحانی یعقوب و یوسف، و بلال و رسول اکرم، و مولوی و شمس‌الدین تبریزی
 برای ما ترسیم می‌کنند.

تعدادی از اشارات حضرت بهاءالله به نزدیکی زمان ظهور خویش
نمونه‌های دیگری از اشارات ایشان به نزدیکی زمان ظهور خود را با هم
بینیم:

برای نمونه ایشان در پایان این رساله با استمداد از چند بیت دیگر از
همین قصه، و در اشاره به اشتیاق خود به دیدار شیخ، و از جهتی در بیان
انتظارشان به اعلان قریب‌الوقوع مقام مظهریت کلی خویش چنین می‌گویند:

شرح این هجران و این سوز جگر این زمان بگذار تا وقت دگر
خوشتر آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران
فته و آشوب و خونریزی مجو بیش از این از شمس تبریزی مگو

و با توضیح اخیر مراد ایشان از این ابیات نیز روشن می‌شود که اشارات به
عشق و بی‌قراری مولانا برای شمس بیان عشق مقامات مظهر حق است به خویش و
تمایل ایشان به بیان آن در پرده و در قالب حدیث عشق دیگران، چه که:

خوش تر آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران

لازم به گفتن است که شیخ عبدالرحمن بسیار مورد محبت حضرت بهاءالله
بوده‌اند، چه در این بیان ایشان را سید من می‌خوانند.

ادامه دارد

صد و چهل سالگی رسالهٔ مدنیّه

جناب محمد ارسى
دنباله مطالب پیشین

در ضرورت اخذ معقولانهٔ تمدن غربی و مدرنیزاسیون ایران

ضرورت اخذ تمدن نو غربی و کاربرد معقولانهٔ علوم و فنون اروپایی برای ساختن ایران و سعادت‌مند کردن ملت ایران بحث مرکزی رسالهٔ مدنیّه است.

می‌دانیم که بعد از پایان جنگ اول ایران و روسیه تزاری در سال ۱۷۱۳ میلادی، نحوهٔ رابطه با اروپا و نوع برخورد با مدنیت غربی به مسئله مرکزی حاکمان و سرآمدان سیاسی و مذهبی در جامعه ایرانی مبدل شد و روشن است که پس از دو سده آن بحث‌ها ادامه دارد.

مثلاً جمعی که اکثریت جامعه را تشکیل می‌دادند هرگونه تقلید و تحصیل علوم و فنون غربی را به زیان دین و دولت و ملت اسلام تلقی میکردند و با تمامی توانشان آنچه را غربی و غیرخودی می‌دانستند طرد و تکفیر می‌نمودند. شریعتمداران و اکثریت ملایان و عمدهٔ درباریان از این دسته محسوب می‌شدند.

گروه بعدی آن‌هایی بودند که اقتباس از غرب را جائز می‌شمردند اما مانند مستشارالدوله تبریزی نویسنده یک کلمه، معتقد بودند که تمامی اختراعات و اکتشافات و قواعد و قوانین نوین حقوقی و اصول مملکت‌داری اروپایی منشاء قرآنی دارند و منطبق با اصول دین محمدی هستند و ما "مال خودمان" را از آن‌ها داریم پس می‌گیریم.

جمع سومی هم بودند و هستند که می‌خواستند از سر تا پا غربی و اروپایی بشوند، یعنی دربست اسیر و مطیع اروپا بودند و هیبت مدنیت غربی چنان

آن‌ها را گرفته بود که چاره‌ای جز تقلید مو به مو از غرب نمی‌دیدند، زیرا هیچ اعتقاد و اعتمادی هم به دین و آئین و تاریخ و فرهنگ ایرانی خود نداشتند ...

با شناخت آن آشفتگی‌های فکری و دیدن امتناع متعصبان مذهبی و مستبدان قاجاری از قبول اصول نوین کشورداری و نوسازی جامعه بود که نویسنده رساله با تحلیل دقیق اوضاع و افکار این گروه‌ها از شاه تا گدا را دعوت به اصلاح امور مُلک و ملت و برخوردی خردمندانه با علوم و فنون و مدنیت اروپایی کرده، می‌نویسد:

”حال به فضل الهی و همت روحانیه مظهر نبوت کلیه، پادشاه معدلت پناه ایران سرادق عدل را بر آفاق کشیده... اراده فرموده که در این مملکت عظیم‌المنقبه تأسیس عدل و حقانیت و تشیید ارکان معارف و مدنیت فرماید و جمیع وسائل مابه‌الترقی را از حیث قوه به مقام فعل آرد... و عجب در اینست به جای آن‌که کل شکرانه این نعمت که فی‌الحقیقه توفیقات رب‌الغره است قیام نمایند... بالعکس بعضی نفوس که عقول و افکارشان به علل اغراض ذاتیه مختل و روشنایی رأی و تصوراتشان به غبار خودپرستی و ظلمات منفعت شخصیه محجوب و مکدر... علم مغایرت برافراخته و آغاز شکایت نموده‌اند و حال آن‌که تا به حال متشککی بودند که چرا پادشاه بنفس نفیس خود در فکر خیر عموم و تبحری راحت و آسایش جمهور نبردازد...“

بعضی گویند که این افکار جدیده ممالک بعیده است و منافی مقتضیات حالیه و اطوار قدیمه ایران، و برخی بیچارگان ناس را که از اساس متین دین و ارکان شرع مبین بی‌خبرند و قوه امتیازه ندارند جمع نموده گویند که این قوانین بلاد کفریه است و مغایر اصول مرعیه شرعیه ”و من تشبه بقوم فهو منهم.“

قومی برآنند که باید این‌گونه امور اصلاحیه را بتأنی شیاً فشیاً اجرا نمود تعجیل جایز نه.

و حزبی برآنند که باید تشبث به وسائلی نمود که اهل ایران خود ایجاد اصلاحات سیاسیه و معارف عمومیه و مدنیت نامّه کامله نمایند لزوم اقتباس از سائر طوائف نه.

باری، هر گروهی به هوایی پرواز می‌نمایند. ای اهل ایران، سرگردانی تا به کی و حیرانی تا چند، و اختلاف آراء و تضاد بی‌فایده و بی‌فکری و بی‌خبری تا چه زمان باقی، اغیار بیدار و ما به خواب غفلت گرفتار. جمیع ملل در اصلاح احوال عمومی خود می‌کوشند و ما هریک در دام هوی و هوس خود مبتلا...

باری، اشخاصی که گویند این افکار جدیده موافق حال طوائف سائره است و به مقتضیات حالیه و روش احوال ایرانیه مناسبتی ندارد، فی‌الجمله ملاحظه نمی‌نمایند که ممالک سائره نیز در قرون سابقه بر این منوال بوده و چگونه این ترتیب و تنظیم و تشبثات مدینه سبب ترقی آن ممالک و اقالیم گشته.

آیا اهل اروپا از این تشبثات ضرری مشاهده نموده‌اند... حال چشم اعتساف را بسته به نظر عدل و انصاف باید ملاحظه نمود که کدام یک از این اساس محکم متین و بنیان رزین مابین مقتضیات حسنه حالیه و منافی لوازم خیریه سیاسیّه ایران و مخالف صوالح مستحسنه و منافع عمومیّه جمهور است.

آیا توسیع دائره‌المعارف و تشیید ارکان فنون و علوم نافع و ترویج صنایع کامله از امور مضرّه است... یا تأسیس قوانین عادلّه موافق احکام الهیه که کافل سعادت بشریه است و حقوق هیئت عمومیّه را در تحت صیانت قویّه محفوظ داشته، این حرّیت حقوق عمومیّه و افراد اهالی مابین و مغایر فلاح و نجات است... یا خود تشبث به وسائل اتحاد با اُمم مجاوره و عقد معاهدات قویّه با دول عظیمه علاقات ودادیه با دول متحابه و توسیع دائره تجارت با اُمم شرق و غرب... و تزئید ثروت امت، مخالف عاقبت‌اندیشی و رأی مستقیم، و منحرف از نهج قویمست.

در این‌جا نویسنده دانای رساله مدنیّه، فقهای را که اخذ تمدن غربی و تحصیل علوم و مدرنیزاسیون جامعه ایرانی را مخالف شرع انور ارزیابی می‌کنند، طرف خطابه قرار می‌دهد و حدیث مشهور اطلبوا العلم ولو بصین را که مسلمانان را به طلب علم تشویق می‌کند یادآور می‌شود و می‌پرسد اگر آموختن علم و فن از غیرمسلمان، نامسلمانی و بی‌دینی است پس چرا مسلمانان را به چین و ماچین می‌فرستند تا کسب علم و حکمت کنند و جالب‌تر از همه، به سنت علماء و حکما و فقهای قرون اولیه اسلامی اشاره می‌کند که شاگردان مکتب ارسطو و علماء یونان

بودند. می‌نویسد:

”و اما حزبی که برآند این اصلاحات جدیده... بالقوه و بالفعل مغایر رضای پروردگار و منافی اوامر شارع مختار... است قدری تدبّر نمایند که این مخالفت از چه جهت است، آیا مغایرتش از جهت اقتباس از ملل سائره است... این قول دلیل بر جهل و نادانی قائل است، آیا حدیث مشهور اطلبوا العلم ولو بالصین را فراموش نموده‌اند و این معلوم است که اهل چین در درگاه احدیت از مردودترین ناس محسوب‌اند چه که عبد اصنام غافل از عبودیت خبیر علاّم بوده‌اند، و اهل اروپا اقلاً از اهل کتاب و مقرّ و معترف به عزیز وهابند.“^۱

جناب عبدالبها نویسنده رساله مدنیّه، نهایتاً می‌گوید که:

”پس به این دلایل واضحه و براهین متقنه ظاهر و مبرهن گشت که اکتساب اصول و قوانین مدنیّه و اقتباس معارف و صنایع عمومیّه مختصراً - مایتنفع به العموم - از ممالک سائره جائز است تا افکار عموم متوجه این امور نافعّه گردد و به کمال همّت بر اکتساب و اجزاء آن قیام نموده تا به عون الهی در اندک مدتی این اقلیم پاک، سرور اقلیم سائره گردد... ای خرمندان به عین عقل و تدبّر ملاحظه نمائید آیا ممکن است که تفنگ و توپ عادی با تفنگ هنری مارتی و توپ کروپ مقابله نماید. حال اگر نفسی بگوید که ما را همین آلات ناریه قدیمه موافق است، لزوم به استحصال اسلحه و آلاتی که در ممالک اجنبیه ایجاد شده‌اند، آیا این قول را هیچ طفلی به سمع قبول استماع نماید...“^۲

ادامه دارد

منابع

^۱ - رساله مدنیّه، صص: ۱۴ تا ۱۹

^۲ - رساله مدنیّه، صص: ۳۲ - ۳۳

^۳ - رساله مدنیّه، صص: ۳۸ - ۳۹

برگرفته از کتاب شرح حیات و شهادت بدیع خراسانی
نوشته جناب حسام نقبانی

شرح حیات و شهادت بدیع خراسانی

مقدمه

امر مقدس بهائی تابحال ناظر و شاهد فداکاری‌ها و جانبازی‌های زیادی بوده و قهرمانان و شهدای فراوانی به خود دیده است.

شاید بتوان فصلی از تاریخ این شهدا را اختصاص به جوانان برومندی داد که مردانه پا در میدان فدا نهادند و گوی سبقت را از فحول رجال بر بودند.

حضرت اعلیٰ مبشر این آئین نازنین در ۲۴ سالگی قیام فرمود و زلزله و ولوله بر ارکان دولت و ملت ایران بیانداخت. قلوب شیخ و شاب را بر بود به طوری که جمع کثیری از بزرگان مملکت و علمای دیانت که صاحب قدرت و ثروت و مقام و منصب و محراب و منبر بودند از همه چیز گذشته، جان در راهش فدا نمودند، سرانجام مخالفان، آن حضرت را نیز به شهادت رساندند.

در حوادث دوره بابیه مانند وقایع قلعه طبرسی، بدشت، زنجان، نیریز، مذبحه کبری (ناشی از رمی شاه) جوانان با قدرت و شهامت بی‌نظیری نقش خود را ایفا نمودند، از جمله جناب قدوس که در ۲۲ سالگی مومن شد و مدتی رهبری مدافعین قلعه طبرسی را به عهده داشت. ناسخ‌التواریخ درباره او چنین شهادت داده (قدوس مورد احترام عموم بابیه بود به طوری که یک روز از گرمابه بیرون شده بود، جماعت بابیه برای استقبال او قرب قلعه صف بسته با آن که زمین گِل و لای بود به زمین درافتادند و چهره‌ها بر گِل و لای نهادند و تا اجازه نداد، سر بر نداشتند) بالاخره دژخیمان او را در ۲۷ سالگی با شکنجه و مثله نمودن شهید کردند و جسدش را در آتش افکندند.

در واقعه دوم نی‌ریز، علاوه بر مردان و زنان، جمعی از جوانان و اطفال نیز اسیر دست اعدا گشته و آنان را به زنجیر بسته، پای پیاده، گرسنه و تشنه روانه شیراز کردند. بدیهی است که عده‌ئی در این راه طویل جان خود را از دست دادند. در جریان تیراندازی به ناصرالدین شاه که توسط چند نفر خودسرانه صورت گرفت، قاطبه بایان از زن و مرد و پیر و جوان مورد غضب واقع و دولت با اجازه شاه آنان را بین صنوف مختلف طهران تقسیم نمود تا هریک برای رسیدن به ثوابی عظیم و اجری جزیل، با ابتکار خود در قتل و صید شکار خویش اقدام نمایند و شرح این ماجرا به تفصیل در کتب و تواریخ ثبت است، از جمله در کتاب (فلسفه و حکم در آسیای مرکزی، تألیف کنت دوگبینو) ضمن بیان ماوقع چنین می‌نویسد:

... در آن روز وحشت‌آور عده‌ئی از مردان و زنان و اطفال در حالی که بدنشان را جابجا با کارد شکافته و فتیله‌های شعله‌ور در آن زخم‌ها فرو برده بودند، دیده می‌شدند که در میان میرغضب‌بان راه می‌رفتند و آن‌ها را به طناب بسته با ضربات شلاق به جلو می‌راندند و اطفال و زنان این جمله را سرود مانند بطور دسته‌جمعی می‌خواندند "انا لله و انا الیه راجعون" ... میرغضب‌بان نعش اطفال را در زیر پای مادران و خواهران آن‌ها می‌انداختند. میرغضبی به پدری گفت اگر انکار مذهب خود نکنی سر هردو فرزندت را روی سینه‌ات خواهم برید. پسر بزرگ‌تر که غرقه در خون بود و ۱۴ سال داشت و بدنش از شدت ضربات شلاق سیاه شده بود، با کمال بشاشت و سرور به میرغضب گفت "من حاضرم زود باش" اول سر او را برید و بعد برادر کوچک‌تر را روی سینه پدر سر برید. خلاصه تمام این جمعیت کثیر را کشتند و نمایش خاتمه یافت و شب پرده ظلمانی خود را بر روی این توده بزرگ گوشت و استخوان کشید و سرهای قربانیان را با ریسمان بر تیرها بستند...

انتهی

در ادوار بعدی نیز جوانان بهائی در موقعیت مناسب و زمان مساعد قد مردانگی برافراشتند و قدم در عرصه خدمت و میدان شهادت نهادند، از جمله آن‌ها

روح‌الله ورقا بود که به اتفاق پدرش در زندان طهران در سال ۱۳۱۳ قمری به دست حاجب‌الدوله به شهادت رسید. ابتدا پدر را در برابر او شهید نموده، یعنی سرش را در کنده‌ای گذارده با غداره ریز ریز کردند و سپس سر روح‌الله را در حالی که بیش از ۱۴ سال نداشت بریدند. عشق و ایمان این نوجوان شیدانی را می‌توان در اشعارش جستجو نمود، در آنجا که می‌گوید:

جام می را ساقیا سرشار کن	طور دل را از میت پُر نار کن
ساغری در ده ز صهبای الس	تا بهوش آیم من مخمور و مست
بگذرم زین تیره دام آب و خاک	رهسپر گردهم بروحستان پاک
کی شود یارب که اندر کوی تو	جان فدا سازم به عشق روی تو
خرم آن روزی که در میدان عشق	جان دهم اندر ره جانان عشق
ای خوش آن حینی که گویم آشکار	وصف سلطان بها بر روی دار

در حکومت اسلامی ایران بسیاری از جوانان از مظالم اهل عدوان بی‌بهره و نصیب نماندند، البته شرح حال این حماسه‌آفرینان مستلزم وقت فراوان و از حوصله این مقال بدور است، تنها به ذکر نام و توضیح مختصری درباره آنان اکتفا می‌شود: مونا محمود نژاد ۱۷ ساله - اختر ثابت ۱۹ ساله - سیمین صابری ۲۰ ساله - شیرین دالوند ۲۰ ساله - رویا اشراقی ۲۰ ساله - زرین مقیمی ۲۵ ساله - مهشید نیرومند ۲۸ ساله - بهرام یلدائی ۲۳ ساله - طاهره سیاوشی ۳۲ ساله.

این جوانان که بعضی به اتفاق پدر و مادر و جمعی دیگر از یاران در شیراز به زندان افتادند در دستجات چند نفری به شهادت رسیدند، به همه تکلیف کرده بودند که برای خلاصی خود باید تبری نمایند و مدتی برای ارشاد و راهنمایی به کلاسی تحت نظر آخوندی فرستادند.

محاکمات فرمایشی آنان بدین ترتیب صورت می‌گرفت که در ساعت ۲ بعد از نیمه شب یکی را احضار و او را چشم بسته با دادن ریسمان یا چوبی به

دستش^۱ از ۸۰ پله به پائین راهنمایی و تا ساعت ۸ صبح ایستاده مورد محاکمه (که جز اهانت چیز دیگری نبود) قرار می‌گرفت. بدیهی است سایر مسجونین بهائی هم‌بند وی نیز در آن شب خواب شیرین را بر خود حرام نموده، به ذکر دعا و مناجات مشغول می‌شدند.

زرین مقیمی مدت ۳۰ جلسه محاکمه‌اش کردند، بالاخره بعد از محاکمات خسته‌کننده حاکم از او سؤال می‌کند چرا توبه نمی‌کنی؟ جواب می‌دهد چگونه توبه نمایم در حالی که تمام وجود و قلبم بهاء‌الله است و چیز دیگر نمی‌دانم. حاکم می‌گوید قلب تو را بیرون می‌آورم، مجدد پاسخ می‌دهد که آنگاه هر ذره قلب من به بهاء‌الله شهادت خواهد داد.

همسر طاهره ارجمندی (جمشید سیاوشی) را که شلاق زده بودند در برابر او حاضر کردند تا از احساسات وی استفاده نموده به تبری وادارش نمایند، در حالی که جای شلاق‌ها نمایان و پیراهنش در لابلائی زخم‌های پشت او فرو رفته و سعی در پنهان کردن آن‌ها می‌نمود رو به زنش نموده گفت استقامت نما. زن و شوهر را به فاصله دو روز شهید کردند.

پدر رؤیا اشراقی را در برابر او و همسرش شکنجه کردند تا حاضر به توبه شود، اما این دختر گفته بود هرچند به پدرم علاقمندم اما به حضرت بهاء‌الله بیشتر علاقه دارم. ابتدا پدر و بعد از چندی مادر و دختر را در برابر هم به شهادت رسانیدند.

مونا محمودنژاد، این دخترک معصوم را ۴۰ بار محاکمه نمودند. در جلسه آخر حاکم معنی استقامت که همواره ذکر یاران بود از او پرسید، در جواب گفت استقامت از این بالاتر که دختر ۱۷ ساله‌ئی را از پشت میز مدرسه به دادگاه کشانده و مدت ۴۰ جلسه او را محاکمه و وادار به توبه می‌نمائید؟

این عزیزان در زندان شیراز هر روز ساعتی را تمرین می‌کردند که چگونه رقص کتان به پای دار رفته و با نغمات خوش، دست قاتل و طناب دار را بوسه زنند.

هفت تن از این دوشیزگان را به همراهی سه بانوی دیگر در شب ۱۶ جون ۱۹۸۳ تک تک در برابر هم بر دار کشیدند. به طوری که دهمین نفر شاهد خفه شدن دردناک نُه نفر دوست و هم‌بندش بود. طناب دار از نوع دارهای معمولی نبود که با یک فشار نخاع قطع و به حیات شخص خاتمه دهد، بلکه از یک اهرم جبرئیل چندین بار بالا و پائین کشیدند. ابتدا از بزرگ‌ترها شروع کردند تا کوچک‌ترها که توان و طاقت کمتری دارند شاید حاضر به توبه شوند. اگر ورقا را در برابر چشمان پسرش روح‌الله خنجر زدند و ریز ریز کردند، در این‌جا مادر را در مقابل چشمان دختر به صلابه زدند تا مفهوم بیان (اشد من قبل) تحقق یابد. مونا آخرین نفری بود که در هنگام حرکت به پای دار به این آهنگ و نوا مترنم شد:

"اللهم یا سبوح یا قدوس یا حنان و یا منان فرج لنا بالفضل والاحسان انک انت الرحمن المنان."

در آینده، مورخین باید وظیفه خود را نسبت به این قهرمانان تاریخ به خوبی انجام دهند، تحقیقات کنند، کتاب‌ها بنویسند، فیلم‌ها تهیه نمایند تا سرمشق دیگران گردد.

در این سال (۱۹۸۵) که سال بین‌المللی جوانان به حساب آمده، شایسته است که یک جوان برازنده و برومند که قدوه حسنه و مظهر عشق و فداکاری بوده است معرفی نمائیم. این جوان عزیز، بدیع خراسانی حامل لوح سلطان است که احوال او را از الواح مختلفه و کتب متفرقه در این‌جا جمع نموده تا مورد استفاده قرار گیرد و بدین وسیله تا حدودی دین خود را نسبت به او ادا کنیم.

اتریش - ۱۹۸۵ - حسام نقبانی

^۱ - برای این که دست راهنما به علت تماس نجس نشود.

دنباله دارد

مشروح صحبت‌های جناب دکتر ایدلخانی

در کلاس دو روزه ۴ و ۵ مارچ ۲۰۱۶ در دبی

برای مطالعه پیام بیت‌العدل اعظم الهی مورخ ۲۹ دسامبر ۲۰۱۵

پنج سال آینده سال‌های بی‌نظیری برای عالم بهائی خواهد بود. مهم‌ترین و حیاتی‌ترین ایام زندگیمان می‌باشد. پُراج‌ترین واقعه در زندگی هرکدام از ما محسوب است. بیت‌العدل اعظم می‌فرمایند تمام دانه‌هایی که تابحال کاشته شده، در این نقشه پنج ساله که از رضوان ۲۰۱۶ آغاز می‌شود، باید به ثمر رسد. تمام کارهایی که تابحال انجام داده‌ایم، در این پنج سال باید نتیجه دهد. در بیست سال گذشته هرچه کرده‌ایم از یک نظر آماده کردن خودمان بوده است، و به همین خاطر است که از فعالیت‌ها با کلماتی نظیر کار قهرمانانه و یا کاری که خدایان انجام می‌دادند یاد شده است.

حضرت عبدالبهاء در تاریک‌ترین ایام حیاتشان ۱۴ لوح نازل فرمودند که به فرامین تبلیغی موسوم است. آنچه ما الان انجام می‌دهیم تبعیت از آن فرامین است. حضرت عبدالبهاء با نزول این الواح فرایندی را شروع کردند که قرار است عالم را احاطه کند. امیدوارم در سال ۲۰۲۱ که فقط پنج سال باقی مانده است، هرکدام از ما با افتخار بگوئیم کاری که حضرت عبدالبهاء از ما خواستند و ۱۰۰ سال از آن گذشته، انجام دادیم. بگوئیم فرامین تبلیغی را به ثمر و نتیجه رساندیم. ما در یک مشروع روحانی وارد شده‌ایم. نیروهای روحانی وجود دارند که آماده پشتیبانی و مساعدت از ما هستند و ما را تأیید می‌کنند. گرچه کاری که می‌کنیم صد درصد عمل گرایانه است، ولی تأییدات الهیه را به همراه دارد. مسیری است که حضرت بهاء‌الله شروع کردند و حضرت عبدالبهاء نقشه آن را ریختند.

بیت‌العدل اعظم در آخرین پاراگراف پیام می‌فرمایند: "نقشه جهانی آینده که یاران الهی به اجرای آن دعوت خواهند شد، مستلزم به کار گرفتن راه‌بردهای تثبیت شده، عمل سیستماتیک، تجزیه و تحلیل‌های مبتنی بر اطلاعات، و بینشی دقیق و ژرف می‌باشد. اما ورای همه امور، مشروعی است روحانی و خصوصیت واقعی آن هرگز نباید مستور گردد. این الگوی عملی دارای دو بُعد است و هر دو بُعد فوق‌العاده مهم است. بُعد عملی و علمی و بُعد روحانی."

این پیام بیت‌العدل اعظم یک پیام کاملاً علمی است. یکی از علمی‌ترین نوشته‌هایی است که دیده‌ایم. خیلی از شماها نوشتجات علمی را دیده‌اید. مثلاً صدها نفر در یک تحقیق علمی شرکت کرده‌اند و آماری جمع‌آوری شده و مطلبی علمی بیان گردیده است. کدام تحقیق علمی را سراغ دارید که بیست سال در اقصی نقاط و دورافتاده‌ترین مناطق، صدها و هزارها نفر از مؤمنین تجربه نموده و عمل کرده و مشورت نموده و اطلاعات جمع‌آوری شده و این اطلاعات به وسیله مؤسسات محلی، ملی و معاونین و مشاورین تجزیه و تحلیل گردیده و در سطحی مثل دارالتبلیغ بین‌المللی و بیت‌العدل اعظم متبلور گردیده است؟ کدام تحقیق علمی را شبیه این سراغ دارید؟ این سند مبتنی بر یادگیری دقیق در میدان است، و از طرف دیگر نباید فراموش کنیم که این یک مشروع عظیم روحانی است. این دو بُعد عملی و علمی و بُعد روحانی باهمند. فراموش کردن هرکدام این ابعاد از عظمت کاری که می‌کنیم می‌کاهد.

در پاراگراف ۵۰ (پاراگراف سوم به آخر) می‌فرمایند:

"برگزاری این جشن‌ها مطمئناً موجب افزایش این درک خواهد شد که رعایت ایام متبرکه اکنون برطبق تقویمی که احبای الهی را در اقصی نقاط عالم متحد می‌نماید، چگونه سبب تقویت هویت بهائی می‌گردد."

در مورد ارتباط رعایت ایام متبرکه برطبق تقویم بهائی و هویت بهائی صحبت می‌کنند. ما به جنبه تکنیکی این تقویم خوب دقت کرده‌ایم که مثلاً سال

تحویل چیست و کجا مبدأ است و چه‌گونه تقویم قمری در تقویم شمسی جایگزین شده است، ولی در مورد ارتباط بین تقویم بهائی و هویت بهائی کمتر توجه کرده‌ایم. در سایه این تقویم باید ارتباط خود را با زمان و مکان باز تعریف کنیم. وقتی می‌گوئید من در فلان خیابان گم شده‌ام، منظورتان چیست؟ یعنی این که ارتباط خود را با مبدأیی که بیشتر منظورمان خانه خود است، از دست داده‌ایم. همیشه از نظر جغرافیایی ارتباط خود را با یک مبدأیی که به طور مثال کشور خود یا شهر خود و یا منزل خود است می‌سنجیم. تقویم بهائی به ما می‌گوید که مبنای مکانی ما و ارتباط مکانی با طهران است. مبدأ سال تحویل طهران است. وقتی در طهران سال تحویل می‌شود، در همه دنیا روز اول شهرالبهاء شروع می‌شود. طهران به خاطر حضرت بهاء‌الله است، و ارتباط آن با مظهر کلی الهی. در مورد زمان نیز همین‌طور. من نمی‌گویم ایرانی هستم و ۲۵۰۰ سال تاریخ دارم و یا بنگلادشی هستم و تاریخ بنگلادش از ۱۹۷۱ که استقلال پیدا کرد، شروع می‌شود. ماها هویت خود را از چیزهایی می‌گیریم که به آن معتقدیم. تقویم بهائی به ما می‌گوید که بهائی که در آفریقا است و یا در آمریکا و یا در هند و روسیه، تاریخش ۱۸۴۴ است. تاریخ ما از ۲۳ می ۱۸۴۴ شروع می‌شود. همه از سلاله ملاحسین و قدّوس هستیم. مادر بزرگ همه ما طاهره است. این در همه ادیان بوده است. برای یک مسیحی همه چیز از میلاد مسیح شروع می‌شود. برای یک مسلمان هجرت حضرت محمد سرآغاز تاریخش است. ما هویت خود را از حضرت بهاء‌الله می‌گیریم و همه چیز خود را در سایه ظهور آن حضرت تعریف می‌کنیم.

سؤال شد که چطور جلسات دعا بر ضیافات نوزده روزه اثر می‌گذارند؟ در پیام پاراگراف ۴۹ آمده است: "گسترش خصلت دعا در یک جامعه بر ضیافات نوزده روزه اثر می‌گذارد و در دیگر اوقاتی که دوستان دور هم جمع می‌شوند نیز احساس می‌گردد" قبل از این که فرهنگ دعا و مناجات جمعی شروع بشود، اکثراً خواندن مناجات قسمتی از جلسه بود. حتی بعضی وقت‌ها مثل یک عادت شده

بود. همین‌طور که کلاس با زنگ مدرسه شروع می‌شود، جلسات بهائی نیز با خواندن مناجات شروع می‌شد. خیلی وقت‌ها برای ساکت کردن احباء می‌گفتند مناجات بخوانید تا همه ساکت شوند. مثل این‌که مناجات برای ساکت کردن است. حالا یاد گرفتیم که مناجات نیایش با خداوند متعال و گفتگوی با اوست. برای رسیدن به اهداف و خدمات احتیاج به تأییدات الهیه داریم. یک بار که نیایش دسته‌جمعی را یاد گرفتیم، این اثر می‌گذارد در همه جلسات. یک بار که فرهنگی را یاد گرفتیم، در تمام جنبه‌های زندگیمان مؤثر است. الان در شبه قاره هند قسمت دعا و مناجات را نمی‌شود تمام کرد. همه با هم می‌خوانند.

در پاراگراف ۳۷ بیت‌العدل اعظم می‌فرمایند: "تشویقی این‌چنین و از طرف هم‌سالان، گزینه‌ای است برای جوانان در مقابل ندهای فریبنده‌ای که آنان را به سوی دام مصرف‌گرایی می‌کشاند، وسیله‌ای است برای مقاومت با شیفتگی‌هایی که اعتیادوار عمل کرده وقت و انرژی را به خود معطوف می‌کند، و هم‌چنین پشتیبانی است برای مقابله با نیروهایی که آنان را به خبیث جلوه دادن دیگران فرا می‌خواند." ندهای فریبنده چه ندهائی هستند؟ سیاست، تبلیغات، وسائل ارتباط جمعی و... ندهای فریبنده‌ای هستند که افراد را مجبور می‌کنند باور نمایند که به فلان جنس نیازمندند. در ما احساس احتیاج کاذب به‌وجود می‌آورند. تبلیغات اگر فقط تولیدات خود را مطرح می‌کردند بد نبود، ولی بدی آن‌ها وقتی است که احساس احتیاجی را در ما به‌وجود می‌آورند که حقیقی نیست. امروزه بسیاری از تبلیغات از طریق فیلم‌ها مطرح می‌شود. از طریق هنرپیشه‌ها و ورزشکارانی که دوستشان داریم. نوع لباس و یا نوشابه‌ای که این‌ها دائماً مصرف می‌کنند. همه دام مصرف‌گرایی است. چه چیزی می‌تواند مخصوصاً به جوانان کمک کند. همین مکالماتی که شروع شده، این جنبش جوانان. جوانان باید یک جنبش بشوند، این کنفرانس‌ها شروعش بود.

شیفتگی‌های اعتیادآور چیزهایی است که ناخودآگاه و ندانسته وقت ما را

گرفته است. تصور کنید جوانی تمام شب مشغول درس خواندن است ولی درس خواندنش به این نحو است که یک دقیقه درس می‌خواند، بعد مُبیلیش را چک می‌کند. دوباره ۴۵ ثانیه می‌خواند، بعد مُبیلیش را چک می‌کند و این عمل ناخودآگاه و معتادوار ادامه دارد. اگر به او بگوئی تو در مدت یک ساعت، ۴۵ بار مُبیلیت را چک کردی و منتظر چه پیامی هستی، باورش نمی‌شود و می‌گوید حداکثر شاید دو بار چک کردم، این اعتیاد است. حال همین حالت ممکن است در مورد بازی‌های کامپیوتری باشد، دیدن فیلم‌ها باشد، دیدن اخبار باشد، در مورد خرید باشد و یا هر چیز دیگری. چه چیزی به داد ما می‌رسد که با این‌ها مقاومت نمائیم، همین فعالیت‌هایی که برای جامعه‌سازی داریم.

بالاخره به این مطلب اشاره می‌فرمایند: "مقابله با نیروهایی که آنان را به خبیث جلوه دادن دیگران فرا می‌خواند." در پیروان ادیان و مذاهب می‌بینیم که هرکدام دیگری را خبیث می‌دانند. سفید، سیاه را متنفر جلوه می‌دهد و سیاه، سفید را. این چه تنفیری است که فردی حاضر می‌شود سرِ فرد دیگری را بِبُرد؟ البته جامعه بهائی در عمل هم ثابت نموده که از چنین تعصباتی بَری و بیزار است. جامعه بهائی ایران مخصوصاً در این ۳۵ سال اخیر همه نوع شکنجه‌های روحی و روانی و جسمی را تحمل نموده که اگر هر گروه دیگری بود یا اسلحه به دست می‌گرفت و یا بمب به خود می‌بست و یا حداقل از دشمنان خودش تنفر داشت، و یا افسرده و گوشه‌نشین می‌شد. اما می‌بینیم که هیچ‌کدام از این اتفاقات برای جامعه بهائی نیفتاد، بلکه بهائیان عاشق ایرانند، در احیای آن می‌کوشند، با مردم رابطه دارند و به خاطر آن‌ها زندان می‌روند. امر مبارک صرفاً شعار نیست و در عمل هم ثابت کرده است. خیلی‌ها از جامعه بیرون نظرشان به این جلب شده که بهائیان در ظلم بوده‌اند و مظلوم واقع شده‌اند، متنها خصوصیات یک قربانی را ندارند. برای این که خصوصیت یک قربانی اینست که می‌خواهد دیگران را قربانی کند و جامعه بهائی چنین نیست.

در بیست سال گذشته مهم‌ترین دست‌آورد ما این بوده است که چگونه رفتارها و عادات فکر و عملی خود را تغییر دهیم. رفتارهای عملی فهمش آسان‌تر است، مثلاً ما از طفولیت یاد گرفته‌ایم چه‌گونه مسواک بزنیم و همیشه یک الگو را دنبال می‌کنیم.

همین‌طور وقتی فکر می‌کنیم و یا فرایند فکری در مورد مسئله‌ای شروع می‌شود، آن را هم بر مبنای عادات فکری انجام می‌دهیم. خیلی مهم است که به رفتارهای فکریمان توجه کنیم.

یکی از بزرگ‌ترین دستاور این بوده است که خود را در حالت یادگیری قرار دهیم. حضرت بهاء‌الله خیلی چیزها فرموده‌اند، ولی انطباق بیانات مبارکه بر زندگی احتیاج به یادگیری دارد. در شرق هر وقت حرف از یادگیری زدیم تصوراز گهواره تا گور دانش بجو بود، و همیشه یاد کتاب و کتابخانه و دانشگاه افتادیم. بزرگ‌ترین دستاورد ما این بود که شروع کردیم از طریق تجربه و عمل یاد بگیریم. این چیزی بود که در غرب در زمان رنسانس اتفاق افتاد. برای هزاران سال خیلی گفته‌ها بود، ولی هیچ‌کس نرفته بود ببیند این‌ها در عمل هم کار می‌کنند یا خیر. در غرب شروع شد که باید این‌ها را به چشم خود ببینیم و این عمل‌گرایی و یادگیری از طریق عمل بود که غرب جهش عظیمی نمود و تا امروز می‌بینیم که عملاً تولید علم بیشتر در غرب است. البته کتب و نوشتجات اهمیت دارند و منظور این نیست که این دو را در مقابل هم قرار دهیم، بلکه این دو راه مکمل یک‌دیگرند.

الان سؤال این نیست که جامعه‌سازی و یا فعالیت‌های اساسی را می‌شود انجام داد یا نمی‌شود؟ امکان دارد یا امکان ندارد؟ بلکه سؤال این است که من برای انجامش یاد گرفته‌ام یا باید یاد بگیرم. این فعالیت‌ها در چارچوب ما هست. تطبیق این‌ها در زندگی احتیاج به یادگیری دارد. آنچه بیت‌العدل اعظم فرموده‌اند باید انجام دهیم و اگر بلد نیستیم، یاد بگیریم. سؤال این نیست که در این‌جا می‌شود جامعه‌سازی کرد یا نمی‌شود، بلکه سؤال این است که جامعه‌سازی را من

یاد گرفته‌ام یا باید یاد بگیرم. کار کردن با نوجوانان را یاد گرفته‌ام یا باید یاد بگیرم. اگر یاد گرفته‌ام انجام می‌دهم و اگر بلد نیستم، باید یاد بگیرم.

برای یادگیری موضوع لازم است. یادگیری به صورت انتزاعی و یا روی همه مواضع با هم نمی‌شود. وقتی می‌گویم دارم یاد می‌گیرم، سؤال اینست که چی داری یاد می‌گیری؟ موضوع یادگیری باید مشخص باشد. اگر همه چیز را با هم یاد می‌گیریم، یعنی هیچ چیزی یاد نمی‌گیریم. مثلاً دارم یاد می‌گیرم که چطور جلسات دعا را با دوستانم شروع کنم. من یاد گرفته‌ام چطور دعوتشان کنم. چطور فضای مناسبی ایجاد کنم که جلسات دعا پایدار باشد و تداوم داشته باشد. وقتی یادگیری موضوع داشت، زمان یادگیری هم محدود می‌شود. فرد باید یاد بگیرد. جامعه باید یاد بگیرد و مؤسسات باید یاد بگیرند.

دستاورد دیگر این بوده است که یاد گرفته‌ایم تمرکز داشته باشیم. در یک مرحله‌ای خاص تمرکز داشته باشیم روی یک سری از فعالیت‌ها و نگران کارهایی که نمی‌کنیم نباشیم. یکی از بزرگ‌ترین مشکلاتی که انسان‌ها دارند و افکارشان متشتت است، این است که همیشه نگران و در حال فکر کردن به کارهایی هستند که انجام نمی‌دهند و آن وقت در کاری که مشغول انجامش هم هستند، موفق نمی‌شوند. هیچ انسانی نمی‌تواند چند کار را با هم انجام دهد. انسان می‌تواند روی یک کار تمرکز کند و آن را خوب انجام دهد.

دیگر از دستاورد مهم ما در این بیست سال این بود که یاد گرفتیم باید به مسائلی که فرایند هستند به صورت فرایند نگاه کنیم و نه واقعه. بطور مثال اگر ۲۵ سال قبل از ما سؤال می‌کردند چگونه می‌توان قابلیت جوان‌ها را زیاد کرد، جواب این بود که از ناطقی زبردست دعوت کنیم برای جوان‌ها حرف بزنند و یا یک مقاله خوب بنویسیم. غافل از این که ازدیاد قابلیت یک فرایند است و باید بصورت فرایند به آن نگاه کنیم. برای همین است که این فعالیت‌های اساسی را انجام می‌دهیم. راه حل‌ها و نگاهمان دیگر سطحی و ساده‌لوحانه نیست. مسائل و

مشکلات دنیا را نمی‌توان با یک نطق و یا یک بحث و یا یک مقاله و یا یک متحدالمآل و یا با انذار و نصیحت حل کرد. این‌ها فرایند هستند و راه‌حل‌های فرایندگونه لازم دارند.

در مسیر انجام هر کاری حتماً موانعی پیش می‌آید و معمولاً با رخداد مانع، کار متوقف می‌شود. مشکل شروع کار نیست، بلکه چالش اصلی رد شدن و غلبه بر موانع است. یکی از قابلیت‌های مهم که لازم است به دست آوریم، قابلیت مواجهه با موانع و غالب شدن بر آنهاست. در پاراگراف ۱۳ بیت‌العدل اعظم بسیار زیبا توضیح می‌دهند که در وقت بروز موانع چه باید کرد. پنج مورد را بیان می‌فرمایند:

”این جمع شاهد آن است که با تسریع یادگیری، یاران الهی قابلیت بیشتری می‌یابند تا بر موانع کوچک و بزرگ غلبه نمایند، علل بنیادی آنها را تشخیص دهند، اصول زیربنایی را بررسی کنند، تجارب مربوطه را منظور دارند، گام‌های اصلاحی را شناسائی نمایند و بهبود و پیشرفت را ارزیابی کنند تا آن که فرایند رشد مجدداً قوی و محکم گردد.“

ادامه دارد



شعری از استاد محمد علی سلمانی

به دو زلف یار دادم دل بیقرار خود را
 چه کنم سیاه کردم همه روزگار خود را
 شبی ار بدستم افتد سر زلف یار با او
 همه مو بمو شمارم غم بی‌شمار خود را
 به خدنگ تیر مزگان دل من ربود چشمت
 به سپاه ترک دادی شه من دیار خود را
 تو به خاک کشتگان نظری اگر نمائی
 که به چشم خویش بینی گل لاله‌زار خود را
 خجلم اگر بگویم تو به آفتاب مانی
 نه به آفتاب نسبت ندهیم یار خود را
 گل از آن زمان به چشم شده خار ای عزیزان
 که میان باغ دیدم رُخ گلعذار خود را
 غم و شادی دو عالم نکند بمن سرایت
 من اگر غمین بینم دل غمگسار خود را
 نه چنان بسوخت عشق تو وجود ناتوانم
 که بدست باد بینم اثر غبار خود را
 چه شود ز روی رأفت همه روز اگر نمائی
 تو بهاء جمال بر ما گل مُشکبار خود را

کتاب دولت عشق

زندگی‌نامه و مجموعه اشعار استاد محمد علی سلمانی

به کوشش ایرج مهین گستر

دیباچه

دنباله مطالب پیشین

حال از یک سو، میرزا یحیی در ادرنه با حرکات نابخردانه خود و مخالفت‌های علنی باعث زحمت احباء می‌گردد، و از سوی دیگر، سید محمد اصفهانی دستیار وی هم در استامبول، مشغول فساد و تحریک عوامل دولت عثمانی و نمایندگان دولت قاجار در مدینه استامبول می‌شود.

در آن اوضاع و احوال، بنا به امر حضرت بهاء‌الله، جناب مشکین قلم به همراهی علی سیاح و جمشید گرجی به منظور جلوگیری از تحریکات مفسده‌آمیز سید محمد اصفهانی راهی استامبول می‌شوند. در استامبول جناب مشکین قلم و همراهان، با مشیرالدوله سفیر دربار قاجار (بعدها به صدراعظمی ایران رسید) ملاقات می‌نمایند و نامبرده در ظاهر به آن‌ها احترام می‌کند و گویا هدیه‌ای نیز به جناب مشکین قلم می‌دهد، اما در آن ملاقات، آن‌ها رعایت حکمت را نکرده با سخنان خود موجب می‌شوند مشیرالدوله مأمورین عثمانی را مبنی بر این که بنا به اظهار آن‌ها، تعداد احباء رو به فزونی است، به هراس انداخته، وادار می‌نماید آن‌ها را دستگیر و زندانی نمایند. در آن ایام میرزا موسی جواهری از بغداد سه رأس اسب به عنوان هدیه به حضور مبارک به ادرنه می‌فرستد. چون مخارج و تیمار آن‌ها گزاف و محل نگهداری میسر نبوده، مقرر می‌گردد اسب‌ها را درویش صدق علی، محمد باقر محلاتی و آقا عبدالغفار به اتفاق استاد سلمانی به استامبول برده، جناب

مشکین قلم را ملاقات و اسب‌ها را به فروش برساند. مأمورین خُفیه دولت عثمانی در بدو ورود به استامبول آن‌ها را شناسائی می‌نمایند. استاد سلمانی می‌گوید:

“... در همان بدو امر مأمورین می‌خواستند ما را رها کنند، اما همین که بین پرسش‌ها نام مشکین قلم را بر زبان آوردیم ما را اسیر کردند، در حالی که ما نمی‌دانستیم مشکین قلم و سیاح در زنداندنند...”

هر چهار نفر را تا تعیین تکلیف نهائی به زندان انفرادی برده و نوشته‌جات و الواحی هم که نزد استاد سلمانی بود ضبط می‌نمایند.

“... من در فکر این بودم که باید شهر ادرنه شلوغ شده باشد و حضرت بهاء‌الله تحت فشار شدید باشند، و به همین سبب ما را در بند و زندان نموده‌اند. به دوستان همراه گفتم ما نباید کاری کنیم که باعث زحمت حضرت بهاء‌الله و عائله مبارک شویم. هرچه به سر ما بیاید باید قبول کنیم، حرف‌هایمان یکی باشد، همگی موافقت و هم رأی شدیم ... پس از سه چهار روز ما را به خانه حاکم بردند. در طبقه بالا، در یک اتاق، هریک را در گوشه‌ای نگهداشتند. آقا محمد باقر (محلّاتی) از همه مسن‌تر و دنیادیده‌تر بود. حاکم او را به اتاق دیگر احضار نمود. از پشت در گوش تیز کردم که بفهمم آن‌ها چه می‌گویند. حاکم پرسش می‌نمود و آقا محمد باقر پاسخ می‌داد:

- از کجا آمده‌ای؟
- ادرنه.
- دلیل آمدنتان به استامبول چه بود؟
- این اسب‌ها متعلق به حضرت بهاء‌الله است و از ما خواسته شده بود آن‌ها را تحویل مشکین قلم بدهیم، بفروشد.
- آیا شما چیزی از این نوشته‌جات می‌دانی؟
- بله.
- این نوشته‌جات متعلق به کیست؟ بخوان.

- این‌ها مناجات عربی و شامل ده آیه، متعلق به استاد محمد علی (سلمانی) است.
 - آیا شماها نسبتی با بهاء‌الله دارید؟
 - خیر، من مستخدم ایشانم.
 - بهاء‌الله ادعا می‌کند "مهدی" است، شما چه می‌گوئید؟
 - ایشان چنین ادعائی نکرده‌اند.
 - شماها نمی‌فهمید، چرا او چنین ادعائی کرده.
 - نه، نکرده است.
 - اگر چنین ادعائی کرده باشد، شما چه می‌گوئید؟
 - هرچه ایشان گفته‌اند درست و حقیقت است ..."
- سؤالات دو همراه دیگر و پاسخ‌های آن‌ها نیز عیناً مشابه با آقا محمد باقر بود. تا این که نوبت من شد. وارد اطاق حاکم شدم. در اطراف اطاق آخوندهای عثمانی نشسته بودند. حاکم از من پرسش نمود:
- این نوشته‌جات مال شما است؟
 - می‌توانی بنویسی و بخوانی؟
 - خیر.
 - پس این نوشته‌جات را برای چه می‌خواهی؟
 - دوستی دارم که دستخطها را برگردان می‌نماید. پولی دادم این‌ها را برایم نوشت.
 - چه کسی این آیات را نوشته؟ بهاء‌الله یا باب؟
 - نمی‌دانم.
- حاکم سؤالاتی نمود و پاسخ‌هایی دادم که باعث عصبانیت وی شد و با ترکی گفت:
- او را بیرون کنید.

سپس ما را به جائی بردند که محلّ دزدها و قاتلین بود و بجز ما ۱۷ - ۱۸ نفر دیگر از ما زندانی بودند. محل بسیار خوفناک و ترس‌آوری بود. تنها جای دراز کشیدن یک نفر بود، بدون دستشویی و توالت. چندی بعد در زندان دیگر مشکین قلم را ملاقات نمودیم. همهٔ احباء را به آنجا آوردند. مشکین قلم شکایت می‌کرد که سردرد دارم تا خطاطی نکنم سردردم خوب نمی‌شود. برایش لوازم خطاطی فراهم آوردند. شب‌ها جانوران موذی مثل (کیک) نمی‌گذاشتند لحظه‌ای بخوابیم. جمعاً دو ماه در این زندان بودیم ...

به حکم حاکم جمشید گرجی و مرا به ایران نفی کردند و حکمی به مأمورین داده شده بود، به هر کوی و بازار در هر شهر که می‌رسیدیم، حکم را بلند می‌خواندند.

با پای پیاده طی طریق می‌کردیم. جمشید مردی قوی‌هیکل با دوتا سبیل کلفت بود. ما با مأمورین از حاشیه کوه به طرف ارض روم می‌رفتیم. یک مأمور جلو و یکی در عقب و ما دوتا را بهم زنجیر کرده بودند، راهی سخت و دشوار بود. یک کیف سنگین مأمور همراهمان داشت که آن را هم من حمل می‌کردم. همه در یک خط باید راه برویم، گاهی می‌شد پای یکی در حاشیهٔ نهر آب می‌لغزید همه در آب می‌افتادیم. آنقدر جمشید ضعیف شده بود که هی می‌افتاد بر زمین و به کمک چوبدستی که داشت بلند می‌شد. یک وقت طاقتش طاق شد، چوبدستی را به سر خود کوبید. گفتم: برادر چه می‌کنی؟ چرا این کار را کردی. گفت: من چه گناهی مرتکب شده‌ام که سزاوار چنین باشم. به سرنوشت من نگاه کن، چه برایم مقدر فرموده. در جواب گفتم: در عوض خداوند دو تا سبیل به تو داده که در دنیا تک است. او زد زیر خنده ..."

ادامه دارد

بحثی در باره موضوع "طرد" در آئین بهائی

جناب تورج امینی
دنباله مطالب پیشین

با بیان مقدمه بالا، اکنون می‌آیم سراغ گروه‌های چهارگانه‌ای که در موضوع مورد بحث، در برابر جامعه بهائی قرار دارند:

۱ - دسته نخست کسانی هستند که از ابتدا بهائی نیستند. بهائیان نه در تئوری و نه در عمل، هیچ مشکلی با این افراد نباید داشته باشند. دستور صریح کتاب اقدس است که بهائیان به این اشخاص محبت نمایند و با شادی و سرور با آنان معاشرت کنند:

"عاشروا مع الادیان بالروح و الریحان، لیجدوا منکم عرف الرحمن. ایاکم أن تأخذکم حمیة الجاهلیة بین البریة". [مضمون آیه: با اهل ادیان به شادی و سرور معاشرت نمایید تا بوی پروردگار را از شما بیابند. برحذر باشید از این که در بین مردمان، تعصب جاهلی بر شما فائق آید].^۱

دلیل برقرار کردن چنین رابطه‌ای واضح است. اگر مردمان قرار است پی ببرند که آیین بهائی درمان دردهای عالم و راه چاره است، باید ببینند که جامعه بهائی با دیگر جوامع متفاوت است. دیگران باید حسن کنند و به چشم مشاهده نمایند که جامعه بهائی راه نجات و فلاح را یافته است. بر همین اساس باید ارتباطی صحیح بین بهائیان و دیگر جوامع برقرار شود تا آنان را به سوی آیین بهائی سوق دهد. چنین امری تنها با معاشرت کردن صورت می‌پذیرد. در این معاشرت‌ها، بر مبنای بسیاری از آثار بهائی، جوامع دیگر باید در درجه نخست با دیدن عمل صحیح و رفتار سالم بهائیان، جذب آنان گردند و در درجه ثانی با گفتار و تبلیغ

زبانی:

”عالم را غبار تیرهٔ ظلمانی اخذ نموده و احاطه کرده. بساط معنی و عمل پیچیده شده و قول و لفظ گسترده گشته. بگو ای احباب، قسم به آفتاب حقیقت که الیوم یوم عمل است. اگر از نفسی مقدار شعری، الیوم عمل خیر صادر شود، جزای آن به دوام ملک و ملکوت از برای او باقی خواهد ماند. جهد نمایند تا الیوم عملی از شما خالصاً لله ظاهر شود.“^۲

در اخلاقی که آیین بهائی برای چنین معاشرتی رواج می‌دهد، بحث‌هایی مانند ”تجاست“ برای همیشه منتفی و کنار نهاده شده است. عبدالبهاء درباره چنین فرایندی، با توجه به سوابق تاریخی آن چنین توضیحی مرقوم داشته است:

”اجتناب و احتراز و خشونت، سبب اشمئزاز قلوب و نفوس گردد و محبت و ملاطفت و مدارا و ملایمت، سبب اقبال نفوس و توجه قلوب شود. اگر شخصی از مؤمنین موحدین در حین ملاقات با نفسی از ملل اجنبیه، اظهار احتراز نماید و کلمهٔ موحشهٔ عدم تجویز معاشرت و فقدان طهارت را بر زبان راند، آن شخص اجنبی از این کلمه چنان محزون و مکدر گردد که اگر شق القمر نیز بیند، اقبال به حق نماید و ثمرهٔ اجتناب این باشد که اگر در قلب آن شخص، توجه قلیلی الی الله بوده، از آن نیز پشیمان گشته، به کلی از شاطی بحر ایمان به بادیهٔ غفلت و بطلان فرار نماید و چون به ممالک و وطن خود رسد، در جمیع روزنامه‌ها درج نماید که فلان ملت در شرایط انسانیت در منتهی درجهٔ قصورند.“^۳

بنا بر مطالبی که ذکر شد، در آیین بهائی معاشرت و مصاحبت با گروه ”غیر بهائیان“ نه تنها منع نیست، که بسیار نیز توصیه شده است. وقتی در آیین بهائی ازدواج با مشرک منعی ندارد^۴، بنابراین اصولاً بحث احتراز از غیربهائیان مطلقاً منتفی است و توضیحات و تشریحات مخالفان، برای تخریب چهرهٔ آئین بهائی، ربطی با این گروه پیدا نخواهد کرد.

در این مقام، لازم است که جواب شبههٔ آقای ناصرالدین را در باب لغات کافر و مشرک در ادبیات آیین بهائی نیز بنویسم. نه فقط در آیین بهائی که در ادبیات همهٔ ادیان الهی، کسانی را که به مظاهر ظهور ایمان نیاورند، کافر خطاب

کرده و یا مشرک خوانده‌اند. حدیث نبوی معروف "من مات و لم یعرف امام زمانه، فقد مات میتة جاهلیة" (کسی که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، به مرگ دوران جاهلی مرده است)، نه تنها دلالت بر همین معنا دارد، که پا را فراتر گذاشته و کسانی که ائمهٔ زمان خود را نیز نشناسند، حتی اگر خود را مسلمان هم بنامند، به نوعی کافر و مشرک قلمداد نموده است.

بنابراین عجیب نخواهد بود اگر بهاء‌الله که خود را مظهر ظهور معرفی می‌نماید، کسانی را که به او ایمان نیاورده‌اند، کافر و مشرک لقب بدهد. اما نکته در این است که در بحث‌های حقوق اجتماعی در آیین بهائی، کافران و مشرکان به هر معنا و با هر بار فرهنگی، چیزی کمتر از بهائیان نخواهند داشت. اگر در آیین اسلام نصّ دینی وجود دارد که "اقتلوا المشرکین حیث وجدتموه" (مشرکان را در هر جا که یافتید، بکشید)، نه تنها در هیچ جایی از آثار بهائی کسی نصّ دینی نخواهد یافت که باید تعرض نسبت به کافران و مشرکان صورت بگیرد، بلکه نصوص مخالف آن فراوان وجود دارد. در کتاب اقدس در ارتباط با همین موضوع، حکم صریحی می‌فرمایند که نیاز به تفسیر و تأویل ندارد:

"لا یعترض احد علی احد ولا یقتل نفس نفسا". [مضمون آیه: اعتراض نکنند احدی بر احدی و نکشد کسی کسی را].^۵

پیش از این نیز شاهدی به دست دادم که در آیین بهائی ازدواج با مشرک نیز جایز شمرده شده است و تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل. اگر مجال بود که در این مقاله شرایط ازدواج در آیین بهائی را تشریح کنم، آنگاه بی‌پایه بودن سخنان آقای ناصرالدین واضح‌تر می‌شد.

درواقع، مغلطهٔ آقای ناصرالدین این است که قصد دارند مصادیق سخت‌گیری که در فقه اسلامی راجع به حقوق اجتماعی کافران و مشرکان وجود دارد، به معنای لغتی لفظ "کافر" در آیین بهائی منتقل نمایند. اما باید توجه کنیم که اگر بار معنایی کلمات "کافر" و "مشرک" در دو آیین اسلام و بهائی مشابهت داشته باشد، اما مطلقاً بار حقوقی یکسان ندارد. برقراری چنین تطابقی، دور از انصاف اهل تحقیق است. درواقع ایشان با طعنه زدن به بهائیان، فقه اسلامی را زیر سؤال

برده‌اند!

۲ - دسته دوم کسانی هستند که در مسیر زندگانی به هر دلیلی، دست از بهائی بودن بکشند و آیین جدیدی را اتخاذ نمایند. در اصطلاح اداری جامعه بهائی به این افراد "متبری" می‌گویند. نمونه‌های این افراد در تاریخ معاصر ایران کم نیست و اکثر قریب به اتفاق کسانی که در این دسته قرار می‌گیرند، اشخاصی هستند که در اثر فشارهای اجتماعی و برای داشتن زندگی راحت‌تر، آیین بهائی را رها نموده و مسلمان شده‌اند. تقریباً در اکثر خانواده‌های بهائی، چنین اتفاقی رخ داده است و به همین دلیل تمام بهائیان ایرانی با این پدیده آشنائی کامل دارند.

با این که برای یک جامعه معتقد، چندان خوشایند نیست که اعضای خود را از دست بدهد، اما هیچ‌گونه حکم دینی در آئین بهائی وجود ندارد که چنین افرادی، در محدودیت حقوقی و اجتماعی قرار بگیرند، ضمن آن که اصولاً ایراد این سخن که بهائیان برای کسانی که مثلاً مسلمان شده‌اند، ایجاد محدودیت کرده‌اند، حرف خنده‌داری است! حکم کسانی که تبری نموده‌اند، همان حکمی است که در بالا راجع به غیربهائیان صادر شده است، چه با بهائیان به ملامت رفتار کنند و چه به ملامت گفتار نمایند.

نکته در این است که تعداد بسیار کمی از این گروه که در تاریخ معاصر تقریباً به اسم و رسم معلوم هستند، پس از گسستن از آیین بهائی، پرچم مخالفت و مبارزه را با آیین و جامعه بهائی بلند کرده‌اند. اکثر قریب به اتفاق این افراد، پس از تبری از آیین بهائی، مخالفتی هم با بهائیان صورت نداده‌اند. دلیل چنین فرایندی هم زیاد پیچیده نیست. کسانی که در اثر فشار اجتماعی دست از دین خود می‌کشند، به زبان، سخن خود را تغییر می‌دهند، اما قلبشان و فکرشان در جای دیگر است و در این صورت، لزومی به مبارزه با فرهنگ قبلی خود نمی‌یابند.

از همین رو است که فرمان محبت کردن به دیگران، شاید گره اجتماعی این گروه را نیز باز کند و آنان را دوباره به آیین بهائی برگرداند. اینان اگر بخواهند دوباره به آیین بهائی هم بازگردند، هیچ مشکلی در میان نیست. چند سال قبل،

فرمانی از بیت‌العدل برای جامعه بهائی ایرانی صادر شد که بخشی از آن مربوط به آزادی بازگشت متبرّیانی بود که در اثر فشارهای اجتماعی از امر بهائی فاصله گرفته بودند.

در واقع، شبهه‌انگیز بودن سخن آقای ناصرالدین در مورد این افراد، به دلیل نگاه کردن به آیین بهائی از منظر فقه شیعی است، یعنی شبیه همان مغالطه‌ای که درباره لفظ مشرک و کافر صورت گرفت و در بالا توضیح آن را نوشتم. اگر در اسلام حکم ارتداد وجود دارد که تغییر دین را برای مسلمانان مشکل می‌نماید، اما در آیین بهائی به هیچ وجه حکم ارتداد وجود ندارد. هرکسی می‌تواند از آیین بهائی خارج شود و باز به جامعه بهائی بازگردد و هرچند بار که اراده نمود، این عمل را در طول عمر خود تکرار نماید. چنین شخصی گرچه ممکن است در وجهه اجتماعی خود، به عنوان آدمی متلون‌المزاج شناخته شود، اما از نظر حقوق اجتماعی هیچ‌گونه محدودیتی شامل حال او نخواهد شد.

ادامه دارد

^۱ - کتاب اقدس، بند ۱۴۴.

^۲ - آیات الهی، جلد اول، ص ۳۳۴.

^۳ - امر و خلق، جلد سوم، ص ۲۲۲.

^۴ - رساله سؤال و جواب، شماره ۸۴.

^۵ - کتاب اقدس، بند ۷۳.

مفهوم نور در ادیان ایرانی

نگارش: جناب موژان مومن
برگرداننده: جناب بهزاد یزدانی
دنباله مطالب پیشین

سهروردی، هستی‌شناسی خاص ابن سینا را که در همه موجودات درجات مختلفی از "وجود" می‌دید، با مابعدالطبیعه (متافیزیک) نور جایگزین کرد. پروردگار (نورالانوار) است و مادون او درجات مختلفی از شدت و ضعف نور هستند. پس وضعیت هر کائنی از کائنات بسته به این است که چه اندازه به "نورالانوار" نزدیک باشد و در پی آن به چه اندازه از او منور گردد. آنچه نزدیک‌ترین به خدا است نور خالص است و هرچه تیرگی بیشتر شود نشان از مادی‌گرایی و دوری از حق دارد. باید دانست که فلسفه مابعدالطبیعه نور نتیجه نظامی فلسفی که سهروردی از روی عقل و منطق به آن رسیده باشد نبود، بلکه بر مبنای نگرش‌های عرفانی وی بود که بعداً آن‌ها را بر اساس منطق تعقلی به نظام آورد. در فراز زیر که به عنوان نمونه می‌آید می‌توان دید که سهروردی با هستی بخشیدن به این نور درخشانده، آن را نزدیک‌ترین پدیده جهان مادی به ملکوت الهی تعریف می‌کند:

تو ای امیر و سرور من، ای مقدس‌ترین فرشته من، هستی مینوی
گرانبهایم... تو که جامه‌ای از درخشان‌ترین فروغ‌های ایزدی بر تن داری، باشد که
تو خودت را در زیباترین تجلی‌هایت بر من آشکار سازی و فروغ چهره رخشانت
را نشانم دهی، میانجی‌ام باشی ... پرده تاریکی را از دلم کنار زنی ...

اینک ادامه بحث را با مذهب تشیع که در بطن آن نیز مطالب بسیاری مربوط به موضوع مورد بررسی ما وجود دارد پی می‌گیریم. از همان ابتدا امام‌شناسی شیعی با مفهوم نور گره خورد. در ازل قبل از این که آفریدگار جهان هستی را خلق کند نوری از خداوند جدا شد. این نور، "حقیقت محمدی" و "نور محمدی" بود که دو قسمت شد و در محمد و علی تبلور یافت. در ادامه سیر این نور باز هم منقسم شد و به یازده امام و فاطمه زهرا تعلق گرفت، و سرانجام کل خلقت به واسطه این انوار به وجود آمد. در واقع اگر بحارالانوار محمد باقر مجلسی را مطالعه کنیم، تعداد زیادی حدیث می‌یابیم که به این نور به عنوان منشاء ازلی امامان اشاره می‌کند. برخی از آن احادیث این نور را احاطه‌کننده عرش الهی توصیف می‌کنند. در خود قرآن اشاراتی وجود ندارد که آراء مزبور را تأیید کند اما شاید بتوانیم شباهت‌هایی بین آن‌ها و مفهوم خُوار در دین زرتشتی بیابیم. به هرحال هم‌صدایی آشکاری بین این اندیشه‌ها در تشیع، و مفاهیم منقول بالا از سهروردی و نجم‌الدین کبری وجود دارد. ارتباط با نور الهی و روشنایی الهی را می‌توان در سراسر تاریخ تشیع ایرانی دنبال گرفت. گره خوردگی بین اندیشه‌های دینی متأخر و متقدم ایرانی از مجرای سهروردی به عرفا و فلاسفه بعدی که در آثار خود به کرات از او نقل قول کرده‌اند، راه یافته است.

ملا صدرا یکی از عرفا و فلاسفه شیعی (مرگ ۱۶۴۰ میلادی) که شاید بزرگ‌ترین آن‌ها باشد، در یکی از مهم‌ترین آثارش به نام الحکمه‌العرشیه بن‌مایه درخشش یا اشراق را به صورت ترجیع‌بندی پی‌دار بکار می‌برد. او طلب حکمت را فرایندی می‌داند از نزدیکی روزافزون به نور الهی، و مایه گرفتن از فروغ مشکات نبوت که در سوره‌النور قرآن از آن سخن رفته است. هریک از مراحل یا دیدگاه‌های این کتاب یک "مشرق" خوانده می‌شود به معنی محل اشراق، محل درخشش یا محل طلوع نور.

اکنون در ادامه پژوهش خود به اوایل دوره قاجار و نهضت شیخیه که از بطن مذهب تشیع برآمد پیش می‌رویم. گرچه بنیان‌گذار این نهضت، شیخ احمد احسائی، از نژاد عرب بود، اما نهضت مذکور در ایران پذیرش وسیعی یافت و

قسمت عمده حیات شیخ احمد هم به عنوان مجتهد در ایران سپری شد. رهبر دوم نهضت شیخیه فردی ایرانی به نام سید کاظم رشتی بود. در مهم‌ترین اثر شیخ احمد احساسی به نام شرح‌الزیاره‌الجامعه‌الکبیره فراز مهمی وجود دارد در تفسیر عباراتی از دعای زیارت کبری که در آن امامان "نور او [خدا] (نورّه)" نامیده می‌شوند. این عبارات از این جهت مهم است که هم نگاهی به گذشته یعنی به تفسیر سنتی شیعه از قرآن دارد، و هم نگاهی به آینده یعنی به آیین بهایی. شیخ احمد ضمن شکافتن درون این عبارات به تفسیر "بسم‌الله" از امام جعفر صادق استشهداد می‌کند که در مجموعه‌های معروف حدیث شیعه نظیر الکافی فی علم‌الدین شیخ کلینی یافت می‌شود. او می‌نویسد:

و فی الکافی و المعانی و التوحید و العیاشی عن الصادق (ع) فی تفسیر البسمله قال (الباء بهاء الله و السین سناء الله) و البهاء هو الضیاء و النساء هو النور كما قال تعالی (هو الذی جعل الشمس ضیاءً و القمر نوراً. یونس آیه ۵) و المعروف عندهم ان النور هو الظاهر فی نفسه المظهر لغيره فی شمل هذا المفهوم الضیاء و السناء لآن السناء مثل الضیاء ظاهر فی نفسه مظهر لغيره و علماء المعرفه یشیرون بالبهاء الی الجبروت و بالسین الی الملکوت فالجبروت هو الضیاء و الملکوت هو السناء و الجبروت ظاهر فی نفسه مظهر لغيره مما هو دونه من الملکوت و الملک و حکم كذلك السناء ایضاً فانه ظاهر فی نفسه مظهر لغيره مما هو دونه کالملک و حکم بعض اجزا الملک بالنسبه الی بعض الاخر كذلك فیصدق علی کل من العوالم الثلاثه و ما بینهما من البرازخ اسم النور و لاشک انّها من انوارهم (ع) فهم نورالنور و کل ذرّه من ذرات الوجود نور من انوارالله سبحانه و ان کان فیها اشیاء غواسق لا تظهر فی نفسها و انما یظهرها غیرها...

[مضمون کوتاه: امام جعفر صادق (ص) در شرح حروف "بسم‌الله" می‌گوید که باء اشاره به بهای خداوند است و سین اشاره به ستای آن حضرت که هردو به معنی نور و جلوه می‌باشند. نور، خود بنفسه ظاهر است و اشیاء دیگر را آشکار می‌سازد. اهل معرفت این دو عبارت را نیز اشاره به عوالم سه‌گانه می‌دانند: جبروت، ملکوت و ملک. هر یک از این سه عالم در مقام خود منور است و در

عین حال عوالم زیر را روشنائی می‌بخشد. شکی نیست که نور همه این عوالم مقتبس از نور چهارده معصوم است. هر ذره در خلقت نوری است از خداوند متعال و هرچه در خلق تاریکی باشد بنفسه ظاهر نمی‌شود بلکه از طرف دیگری آشکار می‌گردد.]

در فراز دیگری از همان کتاب شیخ احمد در تفسیر عبارت "و اشرق الارض بنور ربکم" [و زمین به نور پروردگارتان روشن شد] به مسئله بحث‌انگیز معادشناسی که از شگردهای خاص اوست می‌پردازد و ضمن آن مفهوم "نور" را به ظهور امام غائب مرتبط می‌سازد:

قوله علیه السلام "و اشرق الارض بنور ربکم" اقتباس من قوله تعاری (و اشرق الارض بنور ربها. الزمر آیه ۶۹) و رُوی عن الصادق (ع) فی هذه الآیه قال: "رب الارض امام الارض". قیل "فاذا خرج یكون ماذا؟" قال "یستغنی الناس عن ضوء الشمس و نور القمر و یجتزون بنور الامام."

[مضمون: امام جعفر صادق درباره آیه ۶۹ از سوره الزمر گفت: پروردگار زمین امام است. از او پرسیدند که در آن زمان چه اتفاق خواهد افتاد؟ جواب داد: مردم نسبت به نور ماه و آفتاب بی‌نیاز می‌شوند و به نور امام اکتفا می‌کنند.]

شیخ احمد سپس به نقل حدیث مشابه دیگری ادامه می‌دهد و از اشراق نور امام (شراقه) بر قلب مومن می‌نویسد.

دو آئین بایی و بهائی

از نهضت شیخیه به سوی نهضت بایی در اواخر نیمه اول قرن نوزدهم پیش می‌رویم. در این بخش مطالب فراوانی برای انتخاب پیش روی ما است. باب در خلال آثار خود به مفهوم نور اشاره کرده و تفسیری نیز بر سوره النور قرآن نوشته است. در دو جمله‌ای که در پی می‌آید و از فصل نهایی نخستین کتابی است که پس از اعلان ادعایش نگاشته - تفسیر سوره یوسف از قرآن - او خویشتن را ابتدا با نور مندرج در سوره النور و در وهله ثانی با نور ناشی از بوتۀ شعله‌وری که حضرت موسی در سینا تجربه کرد همانند می‌داند:

... انی انا المصباح فی المشکوه قد کنت بالله الحق علی الحق مضیئاً و انی انا النار فی النور علی نور الطور فی ارض السرور قد کنت حول النار مخفیاً.
 [مضمون: منم آن چراغدانی درون آبگینه که خداوند نورش را افروخته، و منم شعله آن نوری که در کوه سینا بشارت می‌داد و در کنار آتش مخفی بود.]
 باب در خلال آثارش از تفاوت بین دو کلمه "نور" و "نار" بهره می‌گیرد. نور همان نور الهی است که از او ساطع می‌شود و کل عالم را روشن می‌کند؛ نار شعله سوزان آتش جهنم است که با آن همه کسانی که با باب مخالفت ورزیدند مشخص می‌شوند. بررسی خود را درباره باب با نقل قول کوتاهی از یکی از آثار متأخر او به پایان می‌بریم که در آن تلمیحی به سوره‌النور قرآن رفته است.
 قل ان هذا نورٌ فوق کل نورٍ ... یبدع الله کل نور بامرہ انه هوالنور فی ملکوت السموات والارض و ما بینهما ینور الله قلوبکم و یثبت اقدامکم بنوره لعلکم تشکرون.

[مضمون: بگو این نوری است فراتر از هر نوری. خدا آفریننده هر نوری است به دستور خود. او است نور زمین و آسمان‌ها و آنچه میان آن دو هست. خداوند به نور خود قلوب شما را منور و اقدامتان را ثابت می‌سازد. کاش که شکرگزار باشید.]

ادامه دارد



دکتر اسلمونت Dr. J. E. Esslemont

این شخص بزرگوار یکی از پروفیسورهای مشهور انگلستان و مهم‌ترین احبای آن سامان بوده که نشریاتش راجع به امر بهائی معروف و تألیفاتش از نیکوترین آثار احبای غرب محسوب می‌شود.

این وجود مقدس دو سفر به ارض اقدس نموده و مشتعل به نار محبت‌الله گردید. از تألیفات او کتب بهاء‌الله و عصر جدید، اعمال بهائی، بهاء‌الله و پیغامش، که هریک به نوبه خود اهمیتی به سزا دارد و از مطبوعات نفیسه عالم بهائی بشمار می‌رود.

این دکتر جلیل‌القدر در سنه ۱۹۲۵ در حیفا به ملکوت ابهی صعود فرمود.



برگرفته از کتاب اختران تابان
نوشته سرکار خانم فروغ ارباب

لیلا خانم همشیره جناب بصر، شاعر و مبلغ شهیر

این امه الهی نیز اختری بود تابان که در آسمان امر الهی درخشیدن آغاز کرد و سال‌های متمادی احبای الهی از خدمات پُر انوارش بهره فراوان بردند. این خانم در حدود سال ۱۲۸۰ هجری قمری در شهر رشت متولد شد و در سنین نوجوانی بود که سه نفر از چهار برادرانش، یکی پس از دیگری به وسیله جناب عندلیب موفق به ایمان امر الهی گردیدند. لذا الواح و آثار مبارکه در دسترس دختر جوان قرار گرفت و مجذوب جمال اقدس ابهی شد و مادرش ام کلثوم را که دختر یکی از علمای مشهور رشت بود، شیفته آئین اعظم نمود.

از آنجائی که خانواده آن‌ها دارای طبع شعر و از سرودن اشعار نغز بهره فراوان داشتند، لیلا خانم جوان در مدح معبود یکتایش اشعار عاشقانه می‌سرود و ترجیع‌بندهایش توسط جناب عندلیب به حضور مبارک جمال ابهی رسید و در لوح مبارکی که به افتخار جناب عندلیب نازل شد و از خدمات برادرانش تجلیل فرمودند، به نام لیلا خانم نیز اشاره فرموده و خطاب به ایشان بیانات پُر عنایاتی نازل فرمودند که باعث افتخار آن شیفته امر الهی گردید.

در آن لوح مبارک که در الواح مبارکه ضمیمه کتاب اقدس به چاپ

رسیده، پس از آن که از ایمان و ایقانش تمجید می‌فرمایند، اشاره به شعر (ترجیع‌بند) ایشان نموده می‌فرمایند:

”قد قرء ثنائک لدی العرش و قبلناه فضلا من عندنا و اثبتناه فی الکتاب.
غنی یا امتی علی افنان دوحه عرفانی انه ینفعک فی کل عالم من عوالمی یشهد
بذلک رب مرسل الریاح.“

در غائله سال ۱۳۰۰ قمری که نخبه احباء در طهران و سائر شهرستانها گرفتار غل و زنجیر گردیدند، برادران خدومش که در تبلیغ امر الهی شهرت فراوان داشتند گرفتار شدند و مدتی طولانی در زندان والی رشت محبوس بودند و آنچنان رنج کشیدند که برادر جوان میرزا باقر، قوه بینائی خویش را در آن زندان تاریک از دست داد و پس از استخلاص از لسان مبارک جمال اقدس ابهی ملقب به بصّار گردید.

باری، آن دختر جوان و مادر مهربان نیز از آن بلایا بهره و نصیبی داشتند و در محضر والی رشت و مجتهد شهر مورد مواخذه قرار گرفتند و پس از استخلاص، برای کمک و رسیدگی به حال محبوسین کمر همت گماشتند و مادر خدوم از فم مبارک جمالقدم به لقب ام‌الاحباب مفخر گردید. پس از استخلاص زندانیان، لیلا خانم به عقد و ازدواج یکی از محبوسین ملا یوسفعلی که شیدائی امر الهی بود درآمد. این مرد مومن پدر و برادری داشت متعصب که پس از تصدیق به امر مبارک به تأدیب و تعزیرش پرداختند و به قتلش کمر بسته بودند که مادر مهربان فرزند عزیزش را از چنگ آنها با التماس و تضرع رهائی داد و ملا یوسفعلی شروع به قرائت قرآن نمود و بدین‌وسیله پدر و برادر را آرام ساخت و

بالاخره سبب ایمان و ایقان آن‌ها شد.

پس از چندی لیلا خانم به اتفاق شوهرش عازم عشق‌آباد شد و در مدینه عشق مصدر خدمات عالیہ گردید و فرزند دلبندهش میرزا جلال را در ظل امر مبارک پرورش داد به حدی که به حُسن اخلاق و تخلُّق به خوی رحمانی مشهور خاص و عام گردید. اما پس از چندی که شوهرش وفات یافت و میرزا جلال در روسیه به مقام شهادت نائل گردید، مصائب وارده را در کمال تسلیم و رضا تحمل نمود تا آن که بنا بر دعوت برادرزاده‌هایش فرزندان جناب بصر، به ایران بازگشت و در بابل مازندران نزد آن‌ها ساکن شد و به خدمات عالیہ به تبلیغ امرالله و تعلیم و تربیت کودکان و تشکیل لجنه ترقی نسوان و پیشبرد معلومات اماءالرحمن سعی بلیغ مبذول داشت.

بالاخره در سال ۱۳۰۹ شمسی در حالی که در حدود صد سال داشت و قائم به ذکر و ثنای جمال ابهی بود، به ملکوت الہی پرواز کرد. اشعار نغز و زیبایش در دسترس می‌باشد که برخی از آن‌ها در تذکره شعرای قرن اول آمده است.



شعر از جناب بصر

قصیده در حلول عید رضوان و ظهور جمال یزدان

سحر رسید ز ساقی به من پیام امروز
 که فصل گُل شد و وقت می مدام امروز
 یکی ز خواب خوش ای مستِ جام می برخیز
 که خواب صبح به میخواره شد حرام امروز
 رسید عید ظهور جمال لم یزلی
 بهائیان همه باشند شادکام امروز
 زمردین شده صحرا و دامن هامون
 ز خیمه بهر تماشا برون خرام امروز
 نگر بطرف گلستان که غنچه افکنده است
 نقاب سبز ز رخسار سرخ فام امروز
 یکی به محفل ابهائیان گذاری کن
 که جمله را نگری کار دل به کام امروز
 به روی و موی بُت ما بچشم معنی بین
 قرین یکدگر افتاده صبح و شام امروز
 از آن شراب که مختوم شد ز یوم السبت
 بیا و برشکن از شیشه‌اش ختام امروز
 کرم کن آن می وحدت ز ساغر ازلی
 که ذوق مستی او شد علی‌الدوام امروز
 ببین به یوم ظهور بها که تا بینی
 همان قیامت عظامت در قیام امروز

ز غیب از پس چندین هزار پرده شور
 ظهور کرد به صد عز و احتشام امروز
 ظهور قدس هوالهوست ای خدا طلبان
 که بهر دیدن خود زد صلاهی عام امروز
 همان تجلی طور است و یوم یاتی‌الله
 برو بخوان تو به قرآن من الغمام امروز
 طلوع نیّر اعظم ز فجر رحمانی است
 به طرز کامل و اکمل اتم و تام امروز
 ای آن‌که تال لب شیرین به نطق بگشودی
 جهان به نسخ رقم زد به هر کلام امروز
 پس از غروب تو شاها توجه دلهاست
 به سوی غصن تو آن مالک انام امروز
 شها منم که به عشق تو شهرة دهرم
 چه باکم از ستم و طعن خاص و عام امروز
 به زیر دامن نتوان نهفت بانگ دهل
 فکند دست قضا طشت ما ز بام امروز
 شها ثنای تو چون نیست در حد بصر
 زبان ز عجز فرو می‌برد به کام امروز

مدرسه دخترانه تربیت تهران

مشارکت بهائیان ایرانی و آمریکایی در آموزش مدرن

سرکار خانم یاسمن رستم کلاهی
دنباله مطالب پیشین

آثار بهاء‌الله مبانی فکری آیین جدید را بنا نهاد و به نظر بعضی از پژوهش‌گران، با الهام از تصوف ایرانی و روشنگری اروپایی که از طریق روشنفکران عثمانی با آن آشنا شده بود، بازتفسیری بنیادین از تشیع ارائه داد. بهاء‌الله در کتاب اقدس (۱۸۷۳) از آموزش اجباری دفاع و بر تعلیم دختران تأکید کرد و به این ترتیب اساس حمایت بهائیان از تأسیس مدارس دخترانه را بنا نهاد.

در سال ۱۸۹۲، بهاء‌الله پسر ارشد خود عباس افندی (۱۸۴۴ - ۱۹۲۱) را که بعدها به عبدالبهاء شهرت یافت، به جانشینی خویش منصوب کرد. عبدالبهاء که در قلمرو امپراتوری عثمانی به سر می‌برد، آگاهانه کوشید تا این آیین جدید را به عنوان دینی جهانی ترویج دهد و از وابستگی به تشیع رها سازد. او هم‌چنین آرای پدرش را بسط داد و از آموزش همگانی برای پسران و به ویژه دختران حمایت کرد. بنابراین، بهائیان حامی مدارس دخترانه با الهام از آثار باب (درگذشت ۱۸۵۰)، بهاء‌الله (درگذشت ۱۸۹۲)، عبدالبهاء (درگذشت ۱۹۲۱) و نوهی او شوقی افندی (درگذشت ۱۹۵۷)، و استناد به آن تعالیم از آموزش زنان دفاع می‌کردند. این چهار نفر به درجات متفاوت، به منزلت و حقوق زنان توجه کردند و ازدواج موقت و تعدد زوجات را ممنوع ساختند. البته این عبدالبهاء بود که به صراحت از حقوق برابر دختران و زنان برای آموزش سخن گفت و اعلام کرد که آموزش دختران، و به تعبیری مادران آینده، حتی از پسران هم مهم‌تر است. عبدالبهاء بر برابری زنان در

آموزش، حق رأی و زندگی اجتماعی تأکید کرد و در عین حال برای آن‌ها نقش خاصی به عنوان مادر و مدیر خانه قائل شد و ایشان را از امور نظامی معاف کرد. او زنان را تشویق کرد که در جامعه، به ویژه در آموزش دختران و تبلیغ آیین بهائی، نقش فعالی را برعهده گیرند. بنابراین، حامیان بهائی مدارس دخترانه موضع خود را از منظر دینی و ایدئولوژیک توجیه می‌کردند.

البته حمایت از تحصیل دختران منحصر به جامعه بهائی نبود و در اواخر قرن نوزدهم، یکی از دغدغه‌های جدید روشنفکران و مصلحان اجتماعی مسلمان و غیرمسلمان خاورمیانه بود. در ایران اواخر قرن نوزدهم، مسلمانان، زرتشتیان و ارامنه به تأسیس مدارس دخترانه، گاهی در خانه‌های خود، روی آوردند و به آموزش دروسی همچون زبان‌های خارجی، علوم و خانه‌داری پرداختند، امری که در آن زمان، بدیع بود. طرفداران آموزش دختران در مطبوعات ایران چنین استدلال می‌کردند که مادران تحصیل کرده، پسران آگاهی تربیت می‌کنند که در رفاه کشور نقش خواهند داشت. این نگرش جدید به زنان بی‌تردید بر آرا و اصول بهائی تأثیر گذاشت، زیرا این آیین در دوران نوزادی خود بود. زنان بهائی در گسترش این آیین و تأسیس مدارس دخترانه نقش فعالی را برعهده گرفتند. این پس زمینه به ما کمک می‌کند تا دریابیم که رهبران بهائی بر اساس اصول دینی و ایدئولوژیک از تأسیس تربیت حمایت می‌کردند. این مدرسه ثمره‌ی نوآوری آمریکایی‌ها نبود، بلکه بخشی از پروژه‌ی بزرگ‌تر ایرانیان در اواخر قرن نوزدهم به‌شمار می‌رفت.

در دوران رهبری عبدالبهاء جامعه‌ی بهائی از نظر سازمانی و نهادی رشد کرد و تعداد بهائیان افزایش یافت. دوره‌ی عبدالبهاء دوران رشد و توسعه‌ی اجتماعی بود. این آیین جدید در بین مسلمانان، یهودیان و زرتشتیان در ایران، هند و مصر گسترش یافت. در ایالات متحده آمریکا و اروپا هم پیشرفت‌های مهمی رخ داد. در نخستین دهه‌های قرن بیستم، بسیاری از ایرانیان شیعه و یهودی به آیین بهائی گرویدند و با حفظ هویت سیال خود، باورهای دینی قدیم و جدید را به هم آمیختند. یکی از منابع، تعداد بهائیان ایران در اوایل قرن بیستم را بین یک صد هزار تا یک میلیون نفر تخمین زده است.

در اوایل قرن بیستم، سازمان‌ها و هیئت‌های مشورتی بهائی، از جمله محافل روحانی محلی، هم رشد کردند. همین سازمان‌ها بودند که بودجه‌ی تأسیس و نظارت بر مدارس دخترانه و پسرانه در شهرها و روستاهای ایران را تأمین و جمع‌آوری منابع می‌کردند. شعبه‌های دخترانه و پسرانه تربیت، حداقل در ابتداء به وسیله‌ی هیئتی از مردان بهائی سرشناس تهران اداره می‌شد، در حالی که دیگر مدارس دخترانه‌ی خصوصی آن دوره تنها توسط یک نفر که معمولاً زن بود، اداره می‌شد. دولت قاجار جواز افتتاح هر دو مدرسه را صادر کرده بود.

در آغاز قرن بیستم، بهائیان ایران آنقدر سازمان یافته و مجهز بودند که از نوآوری‌های آموزشی حمایت کنند و نظر عبدالبهاء را در این خصوص جویا شوند. عبدالبهاء هم که در عکا اقامت داشت، در باره‌ی این موضوع با جامعه‌ی نوپای بهائیان آمریکا مکاتبه کرد. این بسیج و ارتباط با شبکه‌ای جهانی به افتتاح شعبه‌ی دخترانه‌ی تربیت کمک کرد.

جامعه‌ی بهائی آمریکا در اوایل قرن بیستم

ابتدای قرن بیستم دوران تکوین جامعه‌ی بهائی آمریکا هم بود. در اواخر قرن نوزدهم، ابراهیم خیرالله، یکی از مسیحیان مارونی لبنان عثمانی که پس از دیدار با عبدالبهاء در عکا مجذوب اصول این آیین جدید شده بود، به ایالت متحده‌ی آمریکا سفر کرد و به انتشار آثار بهائی و تبلیغ تعالیم این دین پرداخت. او ترکیب منحصر به فردی از اصول بهائی و آرای پروتستان‌های تبشیری آمریکایی را ارائه می‌کرد که برای مثال، عبدالبهاء را رجعت مسیح می‌شمرد. پژوهش‌گران تاریخ جامعه‌ی بهائی آمریکا جذابیت آیین بهائی برای آمریکاییان را ناشی از علاقه‌ی برخی از پروتستان‌ها به ادیان غیرمسیحی، از جمله ترنسیدنتالیسم، تئوسوفی، ودانتا، نیوتات، کریسچن ساینس و ترجمه و انتشار کتب مقدس غیرمسیحی دانسته‌اند. نخستین بهائیان آمریکایی، پروتستان‌هایی از طبقه‌ی متوسط و متوسط به بالا بودند. در آن دوره، شیکاگو مرکز جامعه‌ی بهائی آمریکا و محل اولین شورای روحانی بهائی بود.

خیرالله بخش عمده‌ای از وقت خود را در آمریکا صرف ایجاد امپراتوری شخصی خویش کرد، بی آن که از راهنمایی عبدالبهاء که در آن هنگام زندانی مقامات عثمانی بود بهره ببرد. وقتی عبدالبهاء ارتباط خود با خیرالله را از سر گرفت و خواست از زیاده‌روی‌های او جلوگیری کند، جامعه‌ی بهائی آمریکا دچار اختلاف شد. بعضی از بهائیان از عبدالبهاء و عده‌ای دیگر از خیرالله طرفداری کردند تا سرانجام در ابتدای قرن بیستم، پیروان عبدالبهاء رهبری جامعه‌ی بهائی آمریکا را در دست گرفتند. از سال ۱۹۰۰ تا سال ۱۹۱۲ عبدالبهاء هزاران لوح یا نامه به رهبران جامعه‌ی بهائی آمریکا فرستاد و تعالیم بهائی را توضیح داد، پرسش‌ها را پاسخ گفت و اختلافات را برطرف کرد. این نامه‌ها در اختیار دیگر اعضای جامعه‌ی بهائی آمریکا هم قرار گرفت. بنابراین، در اوایل قرن بیستم، بهائیان آمریکایی شروع به نهادینه‌سازی تعالیم بهاء‌الله و عبدالبهاء، نگارش اساسنامه، افتتاح مدارس، تأسیس شوراهای روحانی و محلی، رعایت تعطیلات بهائی، و نگارش آثار درباره‌ی تعالیم اجتماعی بهائی کرده بودند.

در سال ۱۹۱۲، تعداد بهائیان آمریکایی به ۲۰۰۰ نفر رسیده بود. عبدالبهاء از گروه کوچکی از بهائیان آمریکایی خواسته بود تا برای کمک به بهائیان ایرانی به زادگاه این آیین جدید بروند. در پایان اولین دهه‌ی قرن بیستم، کمتر از یک دوجین از بهائیان آمریکایی به ایران و تعداد بیشتری به دیگر نقاط خاورمیانه سفر کرده بودند تا از جوامع بهائی دیدار کنند، از اوضاع و فعالیت‌های آنان گزارش دهند، و در امور گوناگون به آن‌ها یاری رسانند.

دیدار ایرانیان و آمریکائیان در تربیت

ماهیت رابطه‌ی این دو جامعه چه بود و بهائیان آمریکایی ساکن ایران که بودند؟ هیئت مدیره‌ی ایرانی مدرسه‌ی پسرانه‌ی تربیت، که در سال ۱۸۹۹ تأسیس شد، با انجمن آموزشی ایران و آمریکا همکاری می‌کرد. این انجمن در سال ۱۹۱۰ توسط گروهی از بهائیان سرشناس آمریکایی و احمد سهراب، مترجم بهائی ایرانی مقیم آمریکا، در واشنگتن تأسیس شد و هدف آن کمک به طرح‌های آموزشی

ایرانیان بود. عامل تأسیس این انجمن اخباری بود که یکی از نخستین مهمانان بهائی آمریکایی در ایران، سیدنی اسپراگ، آموزگار مدرسه‌ی پسرانه‌ی تربیت، در باره‌ی تعطیلی احتمالی این مدرسه به علت کسری بودجه فرستاده بود. اهداف این انجمن فرقه‌گرایانه نبود و قصد داشت به همه‌ی ایرانیان کمک کند. بانیان این انجمن می‌دانستند که به همکاری مقام‌های ایرانی نیاز دارند و به همین دلیل، درهای این سازمان را به روی همگان گشودند و در فکر خدمت به همه بودند. این سازمان کمک‌های مالی را از سراسر جهان جمع‌آوری می‌کرد، در نشریات و خبرنامه‌های بهائیان آمریکا فهرست مایحتاج، از جمله کتب و مجلات لازم برای کتابخانه‌های مدارس را منتشر می‌کرد و بهائیان آمریکایی را به سفر به ایران برای کمک به اهداف آموزشی تشویق می‌کرد. این انجمن در کمک به خزانه‌ی مدرسه‌ی پسرانه و تأمین بودجه‌ی اولیه‌ی مدرسه‌ی دخترانه نقش محوری داشت و کمک هزینه‌ی تحصیلی بسیاری از دانش‌آموزان هر دو مدرسه را تأمین می‌کرد.



نشریات این انجمن که در جریان انقلاب مشروطه‌ی ۱۹۱۱ - ۱۹۰۵ و پس از آن منتشر می‌شد، بر مسئولیت اخلاقی آمریکاییانِ ثروتمندتر برای کمک به ایرانیان آزادی‌خواه تأکید می‌کرد و از نقش آموزش مدرن در بهبود اوضاع جامعه‌ای سخن می‌گفت که به شدت نیازمند تعالی بود. این نشریات به زبانِ انترناسیونالیسم

بر وابستگی متقابل، معامله به مثل، و "اتحاد شرق و غرب" تأکید می‌کرد. این انجمن بازتابی بود از صفات جامعه‌ی بهائی در دوران رهبری عبدالبهاء که بهائیان آمریکایی را به کمک به هم‌کیشان ایرانی خود تشویق می‌کرد. یکی از بهائیان شیکاگو به نام چارلز ریمی در شرح سفر خود به ایران در سال ۱۹۰۸ تأکید می‌کند که ایران فرصت مهمی برای همکاری، خدمت و تبادل افکار میان بهائیان ایرانی و آمریکایی بود. در نتیجه، در فراخوان‌های عمومی از انجمن عاملیت جمعی ایرانیان نادیده گرفته نمی‌شد. در این فراخوان‌ها ایرانیان مشروطه‌خواه مدافع آموزش مدرن و پیشرفت معرفی می‌شدند. این فراخوان‌ها بیش از آن که محافظه‌کاران ایران را مانعی در برابر مشروطه‌خواهان بدانند، آمادگی روسیه و بریتانیا برای قربانی کردن استقلال ایران در پای منافع اقتصادی و ملی خود را نکوهش می‌کرد. بنایان این انجمن با دیپلمات‌ها و سیاستمداران هم‌دل آمریکایی و افراد و گروه‌های مترقی صلح طلب، کارگری و پروتستان برای انتشار پیام تشریک مساعی "شرق و غرب" در زمینه‌های آموزشی و تجاری همکاری می‌کردند. این گفت‌وگو وحدت و همکاری با گفت‌وگو مبلّغین پرسبیتترین آمریکایی در ایران تضاد آشکاری داشت، زیرا این مبلّغین دینی بر برتری ارزش‌های به اصطلاح آمریکایی و مسیحیت پروتستان و عقب‌ماندگی و انفعال مردم ایران تأکید می‌کردند. بنابراین، علایق و فعالیت‌های بهائیان آمریکایی در ایران با دیگر سازمان‌های دینی آمریکایی تفاوتی آشکار داشت.

ارتباط ایرانیان غیرمسلمان با هم‌کیشان و سازمان‌های خارجی پدیده‌ی کاملاً جدیدی نبود. یهودیان و زرتشتیان ایرانی نیز با هم‌کیشان خود در خارج ارتباط رسمی داشتند، هم‌کیشانی که اغلب به کمک آن‌ها می‌شناختند و در هنگام آزار و اذیت ایشان به مقامات قاجار شکایت می‌کردند. با وجود این، زبانی که بهائیان آمریکایی در توصیف رابطه‌ی خود با ایران به کار می‌بردند با زبان سازمان خیریه‌ی یهودی اروپایی آلیانس یا انجمن بهبود وضعیت زرتشتیان (انجمن اکابر پارسیان هند) تفاوت داشت. بهائیان آمریکایی رابطه‌ی خود با ایران را مبتنی بر "همکاری"، "خدمت"، "تبادل افکار" و "وابستگی متقابل" می‌دانستند که در مقایسه

با دیگر نمونه‌های آن دوره حاکی از رابطه‌ای تعاونی و برابرتر با هم‌تایان ایرانی خود بود.

همان‌طور که مکاتبات فراوان شوراهاى محلی بهائی ایران با آمریکا به واسطه‌ی عکا نشان می‌دهد، بهائیان ایرانی گاهی از طریق این انجمن از حامیان آمریکایی قدرتمندتر خود تقاضای کمک و حمایت می‌کردند. کاملاً معلوم است که بهائیان ایرانی خواهان کمک هم‌کیشان ثروتمندتر و بانفوذتر خود بودند و آن‌ها را به دیدار از ایران دعوت می‌کردند. جامعه‌ی بهائی ایران این مهمانان را با آغوش باز می‌پذیرفت، هرچند بهائیان آمریکایی از جهتی به عنوان حامیان قدرتمندتر بهائیان ایرانی در آن‌جا حاضر بودند و نقشی مشابه سازمان آلیانس برای یهودیان داشتند. با وجود این، شواهد حاکی از آن است که به نظر بهائیان ایرانی، شهروندان آمریکایی و دولت آن‌ها نقشه‌های امپریالیستی در سر نداشتند و برخلاف دولت‌های اروپایی به آن‌ها علاقه داشتند.

در این دوره، جامعه‌ی بهائی آمریکا بر مجموعه‌ی مشخصی از ارزش‌های مورد نظر عبدالبهاء تأکید می‌کرد که امکان رابطه‌ی نابرابر میان بهائیان ایرانی و آمریکایی را از بین می‌برد. برای مثال، عبدالبهاء بر اهمیت ترک تعصبات تأکید داشت و بهائیان آمریکایی را که به ایران و ایرانیان بی‌احترامی می‌کردند، سرزنش می‌کرد. همان‌طور که رابرت استاکمن، مورخ جامعه‌ی بهائی آمریکا می‌گوید، گرایش بهائیان آمریکایی به برتر شمردن فرهنگ خود از ایران به وسیله‌ی این واقعیت اصلاح می‌شد که می‌دانستند ایران زادگاه دین جدیدشان است و اکثر هم‌کیشان‌شان ایرانی هستند. بهائیان آمریکایی که پیشتر پروتستان بودند، بخشی از فرهنگ خود را طرد می‌کردند تا آیین و جهان‌بینی جدیدی را بپذیرند، و رفتار و گفتار آن‌ها حاکی از احترام به دلمشغولی‌ها و خواست‌های ایرانیان بود

ادامه دارد

مهر ایران زمین

پژمان بختیاری

اگر ایران بجز ویران‌سرا نیست من این ویران‌سرا را دوست دارم
 اگر تاریخ ما افسانه رنگ است من این افسانه‌ها را دوست دارم
 نوای نای ما گر جانگداز است من این نای و نوا را دوست دارم
 اگر آب و هوایش دلنشین نیست من این آب و هوا را دوست دارم
 به شوق خار صحراهای خشکش من این فرسوده پا را دوست دارم
 من این دلکش زمین را می‌پرستم من این روشن سما را دوست دارم
 اگر بر من ز ایرانی رود زور من این زورآزما را دوست دارم
 اگر آلوده دامانید اگر پاک من ای مردم شما را دوست دارم



شرح حال بعضی از شهدای شیراز

شرح حال نصرت خانم غفرانی (بانو یلدائی)



شهید مجید خانم نصرت غفرانی (یلدائی) فرزند ذکراالله و زیور در سال ۱۳۱۶ در یک خانواده امری قدیمی و متمسک و مؤمن در نی‌ریز چشم به جهان گشود. نصرت خانم نبیره دختری حاج محمد تقی نی‌ریزی است که از اصحاب و انصار جناب وحید اکبر در واقعه مؤلمه عهد اعلی در نی‌ریز بوده و درین راه به خدمات عظیمه موفق و به صدمات لاتعداد و لاثخصی و طاقت فرسا مبتلا شده که

به همین مناسبت از یراعه جمالِ قِدم در بغداد لوح مفصلی به نام سوره‌البصر به افتخار ایشان نازل شده و او را به لقب (ایوب) مفتخر فرموده و معروف است که لسان عظمت در وصفش فرموده‌اند (حاج محمد تقی گوی سبقت را از ایوب ربوده، چرا که او صبر را تمام نکرد ولی این تمام کرد). در تحت تأثیر این جدّ بزرگوار، نصرت خانم در اوان کودکی مناجات‌های زیادی را از حفظ داشت و شمع انجمن محافل و ضیافت و احتفالات آن دوران بود.

با رسیدن به سن بلوغ در سال ۱۳۳۱، با آقای احمد یلدائی ازدواج نموده

و مدینه‌الله شیراز را برای سکونت اختیار نمودند. علاقه زیاد ایشان به کسب معارف امری و وجود عده‌ای از فضیله‌ای امر در شیراز، از قبیل ناشر نفعات‌الله جناب نصرالله خان چهره‌نگار که به شهادت دانشمند گرانمایه جناب دکتر علی‌مراد داودی در معارف بابی در ایران بی‌نظیر و عدیل و مشابهی نداشت، سبب شد که در کلاس‌های متعدد حضور و از لحاظ معلومات امری گوی سبقت را از اقران ربوده و عامل خدمات مهمه امریه در لجنات اماءالرحمن و حیات بهائی و تشکیل کلاس‌های امری بانوان در دهات و شهرک‌های اطراف شیراز گردید. درب منزلشان همیشه به روی احبّا باز و با چهره‌ای خندان پذیرای مسافرین و زائرین بیت مبارک و در سرکشی به احبای دورافتاده ساعی و کوشا بود. در سنین اولیه تزییقات شیراز مرتباً به ملاقات احبای زندانی می‌رفت و از خانواده‌های آنان دلجوئی نموده و در رفع مشکلات آنان مجاهدت می‌نمود.

در آبان ماه ۱۳۶۱ که امواج امتحان و افتتاح جامعه بهائیان شیراز را در بر گرفت، در روز اول آبان ماه به اتفاق همسرشان جناب احمد یلدانی و فرزندشان بهرام یلدانی دستگیر و مدت ۱۰۰ روز در زندان سپاه بازداشت و مورد بازجوئی و تعزیر شدید واقع، که اثرات آن بر بدن ضعیف و نحیف ایشان مشهود بود، ولی با کمال استقامت و شجاعت مصائب وارده را تحمل می‌فرمود.

سرانجام در روز ۲۸ خرداد ماه ۱۳۶۲ پس از تحمل ۷ ماه و ۲۸ روز زندان به اتفاق ۹ نفر دیگر از دختران و بانوان هم‌بند در پادگان چوگان شیراز به وسیله طناب دار به فیض شهادت نایل شد.

خوشا عشق خوش‌آغاز و خوش انجام

همه ناکامی اما عین هر کام

اجساد مطهره شهدا بدون انجام هیچ‌گونه مراسم بهایی در گلستان جاوید قدیم شیراز (کوی درکی) مدفون شدند.

نصرت خانم دارای ۳ فرزند پسر و یک فرزند دختر به نام‌های (بهرام،

کوروش، داریوش و بهار) می‌باشند که بهرام ۴۸ ساعت قبل از ایشان شربت شهادت نوشیده و دو پسر دیگرش در خارج از کشور به ادامه تحصیل مشغولند. همسرشان آقای احمد یلدانی مقیم شیراز و به خدمات امریه به ویژه پذیرایی از مسافرین و ملاقات با خانواده‌های امری مألوف، و دخترشان بهار خانم با آقای مسلمی از جوانان خدوم ساری ازدواج نموده و ساکن اسپانیا و در امور روحانیه مانند پدر و مادر بزرگوار خود قائم به خدمت می‌باشند.

ادامه دارد



تقدیم به پیشگاه استاد دکتر ذبیح‌الله صفا

که عمرش دراز باد
سرکار خانم دکتر طلعت بصاری

ای گرانمایه اوستاد سخن
ای که اندر مقام استادی
بود علم و ادب ز بودنِ تست
باغ دانش ز رنج تو سرسبز
افتخار زمین عیان و نهان
از ذبیح‌الله صفا که بُود
من چه گویم سخن که در این باغ
من کجا و مدیح تو هیات
ذره کی وصف آفتاب کند
طبع تو بحر بی‌کران کمال
زنده‌ام از دم مسیحائیت
فضل تو گر جدا جدا شمرم
خوش بُود دم اگر فرو بندم
تا که دارد بهار سبزه و گل
تا که ماه و ستاره می‌تابد

وی تو اعلم به فضل و دانش و فن
جایگاه تو بر سریر سخن
ورنه می‌گشت هردو بنیانکن
کاخ بیش ز روی تو روشن
اعتبار سخن به سرّ و علن
در صفا تا لی اویس قَرَن
لال باشد به ده زبان سوسن
نیست وصف تو هیچ در حد من
که گشایم به مدحت تو دهن
سخنت دُر شاهوار عدن
که دمیدی تو روحم اندر تن
تا قیامت بایدم گفتن
بکشم پای خویش در دامن
تا که روید بنفشه در گلشن
مهر تابنده هست نورافکن

از بد دهر در امان مانی

باد تا زنده از تو مام وطن

بهمن ماه ۱۳۷۶

حضرت امه‌البها روحیه خانم ایادی عزیز امرالله در کتاب بی‌نظیر گوهر یکتا، درباره علاقه شدید حضرت ولی امرالله به افزایش هرچه بیشتر انتشارات مرقوم فرموده‌اند:

"نوشتن و نشر کتب و کار امریه دائماً مورد علاقه شدید وجود مبارک بود. در این سبیل هرچه اقدام می‌فرمودند هرگز خسته نمی‌شدند و دائماً حامی این شعبه از خدمات بودند و آن را همه‌جا و همه وقت حمایت می‌فرمودند. چنان که در حساب هندوستان ملاحظه کنید، در یک سال هزار لیره برای نشریات مرحمت فرمودند..."

قابل توجه:

حق اشتراک سالیانه: امریکا ۳۵ دلار آمریکایی و برای سایر کشورها ۴۰ دلار آمریکایی است. اشتراک سالیانه در ابتدای هر سال میلادی، تجدید می‌گردد.
برای حق اشتراک لطفاً چک خود را به: PAYAM-I-BADI قابل پرداخت نموده و به آدرس ذیل ارسال دارید:

Payam-I-Badi
P.O. Box 3487
Quartz Hill, CA 93586

PAYAM-E-BADI

VOLUME 35

NO'S:

403-404-405

**January – February - March
2017**

Payam

Payam-i-Badi

-i-

Badi